شمارهٔ ٦
دورهٔ دوم

سوگند

دوشنبه ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۸
بها : ۱۰ ریال

اول ماه مه روز همبستگی جهانی کارگران گرامی باد

فرخنده باد جشن اول ماه مه

اول‌ماه مه‌روزهمبستگی جهانی‌طبقهٔ کارگردر سراسر جهان است. این روزاز سرکوب وحشیانـــه و خونین تظاهرات حق‌طلبانه کارگران‌شهر شیکاگوی آمریکا بیادگار مانده است.

در روزاول ماه‌مه ۱۸۸۶ کارگران شیکاگو برای‌برقراری ۸ساعت‌کارروزانه، یك‌روزمرخصی درهفته‌با استفاده ازمزد، لغو جریمه‌ها، موقوف‌کردن‌کتك وتحقیر وتوهین، پرداخت مزد مساوی به زنان‌و خردسالان در برابرکار مساوی، تـأمین آزادی بیان، اجتماعات وآزادی‌تشکیل سندیکا و اخـراج چماقداران از محیط کارخانه میتینگ بزرگی در میدان شهر برپامی‌دارند وپس ازپایان میتینك بـا صفوف منظم درخیابان‌های شهر به راه‌پیمایی آرام ومسالمت‌آمیزمی‌پردازند.

سرمایه‌داران‌شیکاگو که ازاین‌نمایش عظیم کارگری و یکپارچگی و هم‌آوایی زحمتکشان به‌وحشت‌افتاده بودند، برای حفظ منافع سوداگرانه‌وتنك‌بینانهٔ‌طبقاتی خود، طبق‌نقشه عده‌ای ازسرسپردگان و مزدوران خودرا بداخل صفوف‌کارگران می‌فرستند تا باتیراندازی وتحریك‌پلیس بهانه برای سرکوب‌کارگران فراهم‌آید. پلیس درپی اجرای ایـن توطئهٔ ننگین وحشیانه به‌کارگران یورش می‌آورد وبا آتش‌گشودن بروی‌آنان دهها‌تن را بخاك وخون می‌کشد وعدهٔ زیادی را دستگیرو روانهٔ زندان می‌سازد. سرمایه‌داران‌برای ترساندن بیشترکارگران ۶ تن‌ازرهبران آنان را بیاری دادگاه دست نشانده به مرك محکوم می‌سازند وبه چوبه‌های‌دار می‌سپارند ۴۷۰ تن‌ازکارگران‌به‌زندان‌های درازمدت از ۵ تا ۱۵ سال محکوم می‌شوند. **پارسونس** رانندهٔ‌کامیون‌ودبیر اتحادیهٔ رانندگان حمل‌ونقل شهرشیکاگو در آخرین لحظات حیات خود درپـای چوبهٔ اعدام فریاد زد:

«با این‌اعدام‌ها صدای ملت‌رانمی‌توان خاموش‌کرد...»

به زودی پیش‌بینی سرشار از ایمان **پارسونس** به حقیقت پیوست. جهان در برابراین جنایت ننگین خاموش‌ننشست. توفانی ازخشم ونفرت سراسرجهـان را فراگرفت. زحمتکشان ازهرگوشهٔ جهان باتظاهرات همدردی وبا پیام‌های خودبه چهرهٔ دژخیمان و توطئه‌گران ضدکارگر داغ باطله زدند.

هنوزسالگرداین‌جنایت‌هولناك فرا نرسیده بودکه دادگاه شیکاگوتحت‌فشار افکارعمومی جهـان و صـدای اعتراض سازمانها وسندیکاهای جهانی‌کارگری و بدست‌آمدن دلایل ومدارك زنده‌واعتراف اوباشان دست اندرکار از دسیسهٔ چرکین سرمایه‌داران‌شیکاگوو‌پلیس گوش‌بفرمانش پرده برداشت‌وحکم به‌بیگناهی وحقانیت کارگران داد.

سه‌سال‌بعد درچریان نخستین کنگرهٔ انترناسیونال دوم کـــه در سال ۱۸۸۹ برگزارشد، نمایندهٔ کارگران امریکا با طرح حادثهٔ خونین اول مـاه مه ۱۸۸۶ شیکاگوپیشنهاد نمود:

«ازطرف‌کنگره روزاول ماه مه هر سال بخاطر کشتارکارگران شیکاگو «بنام روزکارگردرسراسرجهان» اعلام‌گردد. و دراین روزکارگران تمام دنیا، درهرکجا که هستند، بیادکشته‌شدگان، معدومان و زندانیان شیکاگو، مجالس یـادبودی تشکیل دهند و خواست‌های‌کارگری خود رامطرح سازند. تمام‌کارگران دراین‌روز می‌توانند بـا تشکیل‌دادن میتینك‌ها و دمونستراسیون‌ها، اتحاد خودرا محکم‌تر کنندوصفوف خودراگسترش دهند. برای پیشرفت های ســال گذشتهٔ طبقهٔ کارگر شادی‌کنند وجشن‌بگیرند، وبرای هدف‌های آیندهٔ خود بـرنـامه‌ریزی کنند. خلاصه هر سال نمایشی از اتحاد وقدرت کارگران‌سراسر جهان نشان داده شود».

او سپس گفت:

بقیه در صفحه ۸

ترجمه: ا . پویا

برخی تجربیات در زمینه‌راه رشد غیرسرمایه‌داری

هدف استراتژیك و اصلی رشدراه غیرسرمایه‌داری‌ایجاد شرایط مادی،فنی، اجتماعی وسیاسی برای‌گذار به‌سوسیالیسم است. دستیـابی به‌این هدف فـوق‌العاده دشوار و پیچیده است. می‌دانیم‌که برای رسیدن به‌نظام اجتماعی نوین «نیروهای تولیدی در راه تکامل بایدگام بزرگی‌به جلو بردارند...». استعمار مـانع تکامل نیروهای تولیدی درکشورهـای «جهان سوم» شد و آنرا از شکل انـداخت. در مقابل‌هرکشور با سمت‌گیری‌سوسیالیستی وظیفه ساختمان اقتصاد ملی قـراردارد، و باید از عهده‌ی انجـام این وظیفه در شرایط مبـارزه با امپریـالیسم برآید. نقش تعیین‌کننده را دراین مبارزه‌بخش دولتی ایفا می‌کند.

بخش دولتی در تمام کشورهای در حال توسعه رشد میکند. مشی اقتصادی کشورهایی‌که سمت‌گیـری سرمـایه‌داری دارند براسـاس ابتکار خصـوصی است. ضعف‌سرمایه خصوصی محلی،محافل‌حاکم در این‌کشورها را وادار می‌کند که از دولت برای‌توسعه‌آن بخش‌هایی‌ازاقتصاد که به سرمایه‌گذاری بزرك نیـاز دارد، استفاده‌کنند. همچنین، بخش دولتی در این‌کشورها برای محدود کردن میدان عمل سرمـایه بیگـانه بکارمی‌رود. این خصیصه ویژه توسعه اقتصادی‌این‌کشورها با رشـد بخش دولتی درکشورهـایی‌که سمت‌گیری سـوسیالیستی دارند، شباهت هایی‌دارد. اما برخلاف‌این دسته‌کشورها، بخش دولتی درکشورهـایی‌که راه رشد سرمایه‌داری دارند در خدمت هدف‌های بورژوازی رشد یابنده است و تنهاشاخه‌هایی محدود یاخرده شاخه‌هایی‌ازاقتصاد را در برمی‌گیرد.

ولی، درکشورهایی‌که راه رشدغیر سرمایه‌داری را می‌پیمایند، بخش دولتی محتوای اجتمـاعی‌ـ اقتصادی انقـلابی

بقیه در صفحه ۲

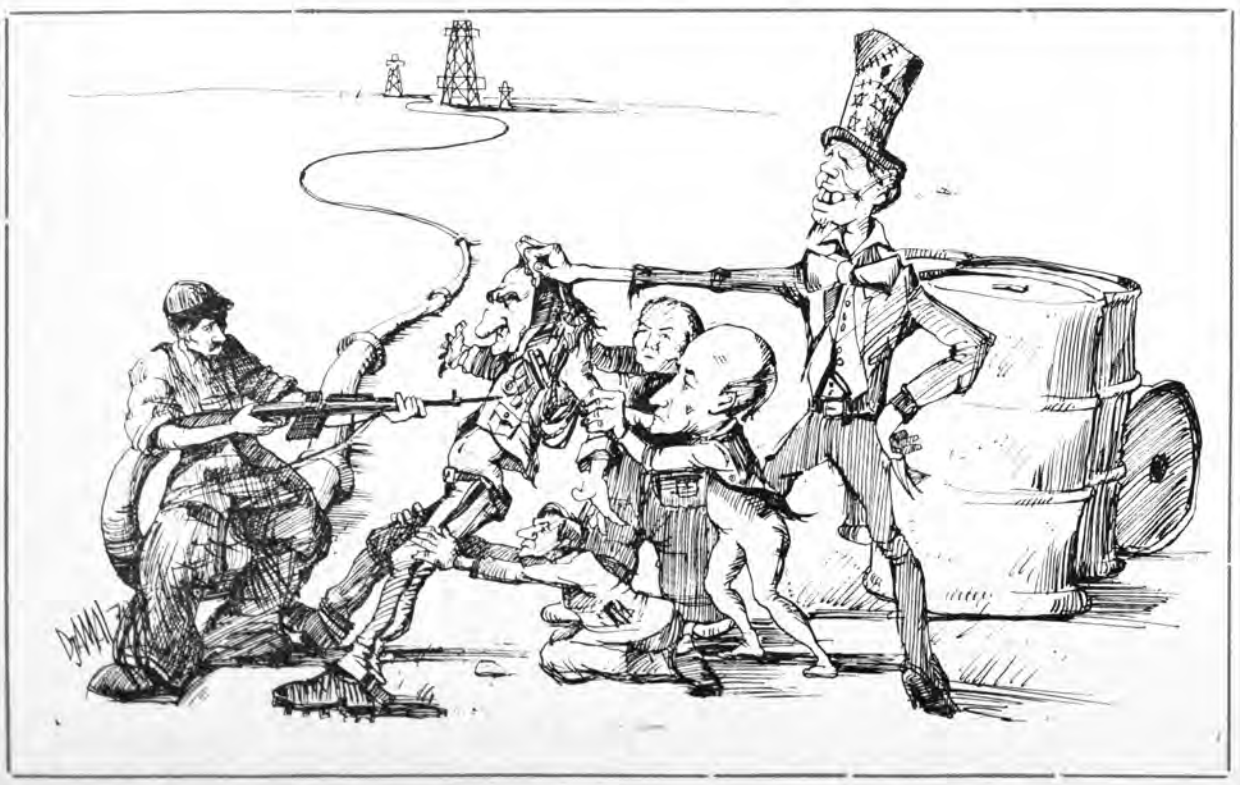

هوشنك پورکریم

تحول آرایش طبقاتی در روستای ایران و موقعیت کارگران کشاورزی

تحول طبقات اجتماعی درهرجامعه از جملهٔ مهم‌ترین حرکات اجتماعی است که درك درست‌آن به ارزیابی واقع‌بینانهٔ نیروهای گوناگون جامعه‌کمك می‌کند. زیرا طبقات واقشار اجتماعی‌که برحسب مناسبات‌تولیدی دارای تمایلات‌وآرمان‌های مخصوصی هستند باخصایل وموقعیت ممیزه خود در منتجه یا برآیند مجموعهٔ نیروهای اجتماعی یك‌کشورو لامحاله‌در تعیین راه رشد آن‌کشور مؤثر می‌شوند. به این‌لحاظ، برای‌کشور ما که یك دورهٔ ناگزیرنوسازی ورشداقتصادی‌ـاجتماعی‌ـ فرهنگی در پیش دارد، شناختن تحولات طبقاتی و از جمله تحول طبقات و اقشار اجتماعی در جـامعهٔ روستـائی اهمیت فوق‌العاده‌ای پیداکرده است.

مدارك باستان شناسی‌ومتون‌تاریخی تصویرواضحی ازآرایش طبقاتی‌درجوامع تحت حاکمیت نخستین دولت‌های‌شناخته شدهٔ باستانی ایران بـه دست نمی‌دهند. فقط ازعهد دولت ساسانی، به علت وجود منابع و اسنـاد بالنسبه بیشتر، می‌توان تصویرقانع‌کننده‌ای ازتنـاسب طبقات و اقشـاراجتماعی درایران ترسیم‌کرد. در این‌عهد، که‌نظام تولیدی به‌طور مشخصی درجهت تشدید مناسبات فئودالی حرکت کـرد، صاحبـان اراضی وسیع زراعی و احشام بـه صورت طبقهٔ بـارز بهره‌کش درآمدند. رنجبرانی کـه در رشته‌های گوناگون تولیدات‌کشاورزی و دامداری فعالیت می‌کردند، تحت ستم ایـن طبقهٔ، مقید به انواع بیگاری بودند ودرمواقع مقتضی به‌صورت سرباز پیاده در جنك‌ها شرکت داده می‌شدند. درعین‌حال،مالکان بزرك ارضی واشراف، خرده مالکان را باشرایطی تحت‌حمایت‌خوددرمی‌آوردند. دولت مرکزی هم، چه‌ازلحاظ مالی وچه از لحاظ بنیهٔ نظامی وابستهٔ آنان بود. بـه همین لحاظ، جنبش‌های اجتماعی در ایران عهد ساسانی،که عموماً متکی بـه زحمتکشان شهروروستا بـودند، حملات خود را متوجهٔ مالکان بـزرك ارضی و اشراف می‌کردند.

تصویرطبقات اجتماعی درایران‌پس از عهد ساسانی ، یعنی در ایران اسلامی، می‌تواند واضح‌تر باشد. ازجمله، آرایش طبقات واقشارجامعهٔ روستـائی ایران‌را می‌توان‌به‌آسانی‌ازتألیفات‌گوناگون‌تاریخی درك‌کرد. البته بـایـد دانست‌که دراین تألیفات عموماً به‌صورت واضحی ازطبقات اجتماعی صحبت به‌میان نیامده است. در واقع، استنباطی‌که‌ما اینك‌ازطبقه واقشار اجتماعی‌داریم عیناً برای‌مؤلفان‌این‌آثار قابل درك نبود. مثلادرفصل «سلوك رؤسا ودهاقین و مزارعان» ازکتاب «مرصاد العبادمن‌المبدأ الی‌المعاد» کـه در سال ۶۲۰ هجری قمری بـــه وسیلهٔ «شیخ نجم‌الدین رازی» نـوشته شده است، از طبقات اجتماعی جـامعهٔ روستائی ایران تحت‌عنوان «طایفه» مطالبی نوشته شدکه محدود به‌حدودوثغوراستنباط نویسنده‌از «طایفه» است. با این حال، دراین متن، تاحدی دقیق، تصویری ازآرایش طبقات وقشرهای اجتماعی روستای ایران درآن زمان ترسیم شد. به نظر «شیخ‌نجم‌الدین» نخستین طبقه (یا به‌قول خود او «طایفه») کسانی هستند که او آن‌ها را «رؤسا» و «دهاقین» نام می‌برد «...که مال وملك دارند ومحتاج مزارعـان و شاگردان و مباشران ومزدوران باشند تا ازبهرآنها به‌زراعت وعمارت‌مشغول باشند...». پس ازاین‌ها،طایفهٔ‌دوم، «مباشران‌وکدخدایان و نمایندگانند» که «شیخ نجم‌الدین» از آنان می‌خواهد: «... میان رعیت سویت نگاهدارند وجانب قوی‌برضعیف ترجیح ننهند ورشوت نستانند ویارحق باشند و تقویت دین‌و اهل دیـن‌کنند و رعایا را آسوده مرفه دارند ودردفع‌ظلم ازایشان جدبلیغ نمایند و...». درادامـهٔ نصیحت «شیخ نجم‌الدین» به «طایفهٔ مردم» (یعنی مباشران وکدخدایان و نمایندگان)، او آنان‌را درمورد رفتاربـا «رعایا» بازهم اندرزمی‌دهد. ازجمله این‌که، «...رعیت رابازبان خوش‌استمالت نمایندووعده‌های خوب دهند...». ولی‌این «رعایا»، که‌بـه

بقیه در صفحه۳

یاد شهیدان را گرامی بداریم

وقتی‌که گلوله‌ای کـور باصفیر خـود راه را می‌گشاید، ازجنس ، از مذهب و از ایدئولوژی تنی‌که برآن می‌نشیند، نمی‌پرسد. وقتی‌کـه خلق از کارخانه و روستا ومغازه یا ازمسجد ومعبد و کلیسا بیرون می‌ریزد و فـریاد آزادی درمی‌دهد، دشمن همه‌را یکسان می‌نگرد و خون و آتش را یکسان نصیب آنها می‌کند. آنجاهم که بامبارزه‌ای آگاهانه وحساب شده سروکار دارد، فـدایی ومجاهد را باهم از زندان می‌دزدد ودرمنشانه گلوله بارانشان می‌کند و توده‌ای وروحانی را پشت یك‌میز می‌نشاند وبایك حکم، شهیدشان می‌کند. اینگونه است که خون جزنی فدائی و ذوالانوار مجاهد بهم می‌آمیزد ، مختاری مسلمـان و سروشیان زرتشتی باهم به‌چوبهٔ اعدام سپرده می‌شوند وآیت‌اله طالقانی روحانـی وصفر قهرمانی توده‌ای دریك سلول جامی‌گیرند.

این، درسی بزرگ است. درسی‌که ازیك سومی‌آموزد که وقتی وتنها وقتی می‌توان به‌پیروزی رسید‌که قیام همه‌جانبه وعمومی وخلقی باشد، وقتی که تـواها یکی‌شود وفریادها بهم گره‌خورد، وقتی‌که «من»های جداگانه به «ما»ئی بزرگ بدل شود وچنان نیروئی بپاکند که‌ستم را یارای مقاومت دربرابر آن نباشد.واز سوی دیگر، وآموزشی بزرگتر وپرارج‌تر، که‌هرگز این «ما» نشکند و فـریاد لرزانندهٔ «ما» به‌ناله‌های «من» تبدیل نشود.

بقیه در صفحه ۸

بقیه از صفحه ۱

برخی تجربیات در...

دارد. بخش‌دولتی در این دسته‌ازکشورها برای ایجاد مقدمات مادی‌گذار نهایی‌به باز سازی سوسیالیستی اقتصاد تخصیص یافته است. درکشورهای مستقل باسمت گیری سوسیالیستی، بخش دولتی«بمثابه شالوده‌ای برای سیاست‌های انقلابی دموکراتیک ضروری است».

ضرورت رشد بخش دولتی در این دسته ازکشورهاازماهیت‌رشد غیرسرمایه‌داری ناشی می‌شود. دراین راه رشددولت ابزارهای غلبه برعقب‌ماندگی را برای بازسازی اقتصاد و ایجاد شاخه‌های‌جدید بکار می‌اندازد. بخش دولتی استفاده از برنامه‌ریزی اقتصادی راممکن می‌سازد، و در واقع شالوده‌ای برای از بین‌بردن سلطه‌ی سرمایه بیگانه و حصول استقلال اقتصادی است.رشد این‌بخش‌برپویش‌های اساسی انقلاب آزادی بخش ملی اثر می‌گذارد.

در کشورهایی‌که سمت‌گیری سوسیالیستی را برگزیده‌انه انقلاب آزادی‌بخش ملی‌بادگرگونی‌های‌اقتصادی ژرفی همراه است، و بخش دولتی ابزار موثری در به‌ثمر رساندن‌این‌دگرگونی‌ها است. وسعت قلمرو این بخش به سطح تکامل هرکشور بستگی دارد.

مثلا در مصر (قابل ذکر است‌که سیر مبارزه طبقاتی در مصر به شکست نیروهای مترقی انجامید)، رشد اقتصاد ملی را عوامل اقتصادی و سیاسی چندی تسریع‌کردند. پیش از همه، باید بخاطر داشته باشیم‌که مصر در مقایسه با سایر کشورهایی‌که خود را از قید استعمار آزاد ساختند، درسطح اولیه نسبتاً بالایی ازتکامل اقتصادی بود.قبل‌ازسال ۱۹۵۲، ۱۳۴ هزار بنگاه صنعتی و پیشه‌وری، صنعت سبک و صنایع غذایی پیشرفته، تعدادی بنگاه‌های تعمیراتی، و شبکه ارتباطی خوبی درکشور وجود داشت.

انقلاب ۱۹۵۲ یك انقلاب‌بورژوا-دموکراتیك بود، و پس ازآن‌کشور شروع به‌رشد در مسیرسرمایه‌داری‌کرد. نخستین اصلاحات سیاسی و اقتصادی خصلت بورژوایی داشت. ولی، بزودی روشن شدکه بورژوازی ملی تنها برای افزایش ثروت خود و نه برای تکامل نیروهای تولیدی‌کشور کوشش می‌کند. در سال ۱۹۵۶، حکومت مصر تدریجاً شروع به‌اقداماتی‌کردکه هدفش توسعه بخش دولتی بود.

اصلاحات سال ۱۹۵۶ شالوده‌ای برای سمت‌گیری سوسیالیستی وپیشرفت اقتصادی و اجتماعی بعدی‌کشور بنا نهاد. دگرگونی‌های اجتماعی- سیاسی‌عمیقی که به انجام رسید، نقش قطعی را در این پویش ایفاکرد. این دگرگونی‌ها عبارت بودند از: ملی‌کردن‌کانال سوئز، بانك‌ها، شرکت‌های بیمه، بنگاه‌های صنعتی، و عمده‌فروشی‌ها وتجارت‌خارجی وابسته به سرمایه بیگانه یا سرمایه ملی بزرك، و نیز اصلاحات ارضی. بخش دولتی قدرتمندی، با یك هیئت اداری کارآمد برای مدیریت‌آن بوجود آمد. بخش دولتی ۸۵٪ تولید صنعتی کشور را در برگرفت، و قیمت ۹۰٪ کالاهای تولید شده برای بازار داخلی را تحت کنترل داشت. جریان سرشار منابع از خارج، و بیش از همه‌کمك بیدریغ کشورهای سوسیالیستی،عامل مهم‌دیگری بودکه به ساختمان موفقیت‌آمیز اقتصاد یاری رساند.

راه مصر در ساختمان جامعه‌نوین، مانند سایرکشورهایی‌که سمت‌گیری سوسیالیستی را برگزیده‌اند، نه‌آسان است و نه کوتاه. پویش‌رشدغیرسرمایه- داری بدون تشدید مبارزه طبقاتی، زیگزاك رفتن‌ها و پسرفت‌های موقت به انجام نمی‌رسد. دلیل اصلی نا پایداری‌و عدم پیگیری‌که در انجام اقدامات ضد سرمایه‌داری در برخی از کشورهایی‌که این مسیر را برگزیده‌اند، از جمله جمهوری عربی مصر، مشاهده می‌شود، سرشت خرده‌بورژوایی و دهقانی این کشورها و احزاب حاکم آنها، سطح‌نازل آگاهی سیاسی- ایدئولوژیکی‌طبقه‌کارگر این‌کشورها، ناتوانی بسیاری‌ازدموکرات- های‌انقلابی‌درترك‌احساسات‌ناسیونالیستی، و مقاومت حاد امپریالیست‌ها و محافل ارتجاع داخلی در برابر توسعه مترقیانه کشور است. لنین می‌نویسد:«درکشوری که اهالی خرده‌مالك آن براهالی صرفاً پرولتر تفوق عظیمی دارند تمایز بین انقلابی پرولتار و انقلابی خرده بورژوا ناگزیر خودنمایی‌خواهدکرد واین خود نمایی‌گاه‌گاه‌بینهایت‌هم شدیدخواهدبود. انقلابی‌خرده‌بورژوا درسرهرپیچ حوادث دچار تزلزل و تردید می‌شود...»[۱]. لازم به‌تذکر است‌که سمت‌گیری سوسیالیستی هنوز بمعنای استقرار سوسیالیسم نیست و استقرار آنرا تضمین هم نمی‌کند، در اینجا نیز همه چیز، مانند هرانقلاب دیگری ، بستگی به سیر مبارزه طبقاتی دارد. چنانکه در مصر سال‌های اخیر تحولات واگشتی انجام گرفته و کلیه دستاوردهای مترقی راه رشد غیرسرمایه داری پایمال شده است. ـ م.)

در الجزایر، کل تولید ناخالص ملی درسال ۱۹۷۰ هنوز به سطح سال ۱۹۶۰ نرسیده بود. علت این امر،پیش از همه جنك استعماری بودکه بین سال های ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۲ در سرزمین الجزایر بوقوع‌پیوست، وبه‌قیمت‌قربانیان انسانی بسیار وانهدام‌مادی کشور تمام شد. بعلاوه، اقتصاد الجزایر پس از استقلال کشور بسبب مهاجرت جمعی متخصصان، کارگران و کشاورزان ماهر فرانسوی،ونیز انتقال سرمایه‌ها به‌فرانسه دچار درهم ریختگی وضعف شد. بدین ترتیب، شالوده اقتصادی اولیه الجزایر ضعیف‌تر ومحدودتر از مصر بود؛اگرچه اقتصاد این کشور نسبت به اکثر کشور های افریقای حاره‌درسطح بسیاربالاتری بود. عایدات حکومت الجزایر ازشرکت های نفتی فرانسوی وسایر شرکت های نفتی براقتصاد این کشور اثر مساعدی دارد، وآنرا نسبت به‌سایر کشور های آفریقایی درموقعیت پولی ومالی بهتری قرار می‌دهد.

همچنین‌باید یادآورشویم که«علیرغم پایین آمدن حجم‌کل محصول ناخالص الجزایر در سال‌های پس از استقلال، سطح زندگی جمعیت بومی درمقایسه با دوره استعماری رشد یافته است، چراکه پس ازاستقلال‌سهم بزرگی از این‌محصول در دسترس الجزایری‌ها قرار گرفت.

الجزایر دگرگونیهای اجتماعی- اقتصادی ژرفی را شاهد بوده است.بخش دولتی که به‌وجود آمدم شاخه‌های‌اساسی حمل‌ونقل ونیرو وبخش قابل توجهی از صنعت، امورمالی واعتبارات را دربر می‌گیرد. بخش خود ـ گردان (شکل جدیدی ازمالکیت جمعی‌که در نتیجه‌ی ابتکار انقلابی توده مردم پدید آمده) کشتزارهائی‌که محصولاتشان را خود به بازار عرضه می‌کنند، دربرگرفته است. این بخش۶۶٪ تولیدکشاورزی‌کشور را دربر میگیرد. در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰، بخش عمومی (بخش دولتی، خود-گردان وتعاونی) ۸۰٪ (از لحاظ ارزش) تولید صنعتی (تولید نفت را شامل نمی‌شود)، ۶۰٪تولیدکشاورزی، و۱۰۰٪ حمل‌ونقل داخلی کشور را دربر می‌گرفت. درحال حاضر، صنعت نفت تدریجاً تحت کنترل دولت درمی‌آید. درسال ۱۹۶۹، شرکت دولتی سوناتراك استخراج ۱۳٪ ازنفت کشور را برعهده داشت. هواری بومدین، در ۲۴ فوریه ۱۹۷۱ ، فرمان ملی کردن منابع واستخراج گاز طبیعی وانتقال ۵۱٪ ازسهام شرکت‌های نفتی خارجی را به حکومت الجزایر صادر کرد. بومدین با بذل توجه فراوان به‌این اقدامات، اعلام‌کردکه «انقلاب اکنون به بخش نفت نیز واردشده»[۲].

ملی‌کردن گاز ونظارت برشرکت های نفتی خارجی، که امکانات و نفوذ سرمایه بیگانه را بشدت محدود کرد، نارضایتی ومقاومت‌این‌شرکت‌ها ومحافل را سبب شد. اما توده مردم الجزایر پشتیبانی گسترده خود را از حکومت‌در مبارزه برعلیه سرمایهٔ خارجی اعلام کردند. البته، این مبارزه پایان نیافته، ولی نبردهای مهم گذشته باپیروزی‌تمام شده است. تحکیم همکاری اقتصادی بین الجزایر وکشورهای‌سوسیالیستی‌ازعوامل مهم‌یاری رساننده به این کشور بود. الجزایر از رقابت شرکت‌های آمریکائی و فرانسوی‌برسرنفت وگاز خودبامهارت سود می‌جوید.

بخش عمومی درشرکت‌های بیمه، فروش داخلی نفت و محصولات نفتی، بانك‌ها وتجارت خارجی‌نقش مهمی‌بعهده دارد. ضمناً، هنوز شاخه اصلی صنعت- استخراج نفت ـ در مالکیت مشترك بیگانگان- بیشتر فرانسه وبخش دولتی است. سرمایه‌داران محلی وخارجی هنوز درصنعت‌کارگاهی، تجارت عمده فروشی داخلی تجارت خارجی‌موقعیت مستحکمی دارند. ولی مبارزه باسرمایه خارجی در صنایع نفت وگاز اساساً موقعیت بخش دولتی را تحکیم می‌کند.

درآنچه بخش سنتی کشاورزی خوانده می‌شود، که‌بخش وسیعی‌ازجمعیت روستایی الجزایر به‌کار درآن مشغولند، تغییرات اندکی‌بوقوع پیوسته است.انجام اصلاحات ارضی به‌نفع دهقانان وظیفه اقتصادی و اجتماعی اصلی حکومت در حال حاضر است.

اقتصاد تانزانیا باآهنگ رشدنسبتاً بالایی طی سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ توسعه پیداکرد. در ایندوره متوسط رشد محصول ناخالص ملی ۳/۲٪ درسال بود. شالوده‌ی صنعت کارگاهی ملی،پالایشگاه نفت، سیمان‌سازی ومونتاژ اتومبیل نهاده شد، وکارگاههای صنایع سبك وغذایی ساخته شدند. شماره‌کل بنگاه‌های‌صنعتی، که بنگاه‌های کوچك را نیز شامل‌است، درسال ۱۹۶۸ به متجاوز از ۵۰۰۰ در مقایسه با ۲۰۰۰ بنگاه درسال ۱۹۵۱ رسید.درکشاورزی نیز وضع کشوربهبود یافت. درمقایسه با۱۹۶۰ تولید پنبه، قهوه، نیشکر، بلادر، چای، تنباکو و گندم افزایش یافته است.

بدنبال اعلامیه آروشا، در سال ۱۹۶۷، بانك‌های خارجی، شرکت های بیمه وبرخی‌اراضی‌کشاورزی وبنگاه‌های صنعتی وشرکت‌های تجارتی ملی شدند . ولی،حکومت‌درنتیجه‌ی‌فشارسرمایه‌خارجی مجبور به‌پرداخت غرامت به‌مالکان‌بیگانه ومحدودکردن حوزه‌ملی‌کردن‌شد. اقتصاد تانزانیا و، بویژه، صنعت کارخانه‌ای‌آن با آهنگ سریعی به رشد ادامه می‌دهد. مشی صنعتی حکومت مشتمل به انجام دو وظیفه است. اولا، تانزانیا می‌خواهد در تولید کالاهایی‌که اکنون وارد می‌کند ولی‌صنعت ملی‌اش توانایی تولید آنهارا دارد به‌خودبسندگی برسد. ثانیاً،تانزانیا طرحی مبنی بردستیابی به سطح صنعتی همسایه‌های‌آفریقای شرقی‌اش رادرآینده نزدیك ریخته تا بتواند شالوده محکمی برای همکاری فعال وگسترده با آنها بنا نهد.

حکومت تانزانیا برنامه‌گسترده‌ای را برای سازمان دادن جمعیت روستایی در تعاونی‌ها به انجام رسانده است،شعار رایج ایجاد«دهکده‌های اوجاما»(دهکده های سوسیالیستی) باتوجه به سنت‌های جماعتی که برای آفریقایی‌ها مأنوس است، می‌باشد. قرار است‌مسایل‌اقتصادی دهکده‌ها براساس تولید کالایی جدید با حداقل یاری از سوی دولت و حداکثر خودبسندگی اداره شود . در جریان عمل، بیش از ۶۰۰۰ دهکده اوجاما که ۲۵٪ کل‌جمعیت‌کشور رادر برمی‌گیرد، پدیدآمد، که تلاشی سریع‌ساختارجماعتی

بقیه‌درصفحه۷

کهنه را سبب شد و به‌جای‌گیری اصول تعاونی جدید در نواحی‌روستایی‌تانزانیا کمك‌کرد.

در بین‌خصایص رشدغیرسرمایه‌داری در تانزانیا، به‌نکات زیر می‌توان اشاره کرد، الف) مشی‌انعطاف‌پذیروهوشیارانه حکومت نسبت به‌سرمایه خارجی ؛ب) تأکید برمنابع درونی‌کشورو استفاده از کمك‌خارجی‌بصورت تکمیلی؛ ج)سازمان دادن دهقانان در «دهکده‌های اوجاما»؛ د)انقلاب‌فرهنگی‌گسترده باایجادمدارس، بیمارستانها، مراکز فرهنگی و غیره‌در سطح وسیع؛ ه) مبارزه با رشوه و فساد درکشور.

در جمهوری خلق کنگو (پایتخت برازاویل)، محصول ناخالص ملی‌در طی سال‌های ۱۹۶۰ تا۱۹۶۸ باآهنگ‌متوسط ۲/۵٪ در سال رشد پیداکرد. باید یاد آور شویم‌که، کنگوکشوری است‌باجمعیت بسیار اندك (کمتر از یك میلیون‌نفر) و سطح اولیه فوق‌العاده پایین‌اقتصادی. اکثر جمعیت روستایی درشرایط اقتصاد طبیعی زندگی می‌کنند. کشور اساساً به بازرگانی خارجی، یعنی واردکردن کالاهایی‌که $\frac{2}{3}$ نیاز کشور به‌کاهالای صنعتی را تامین می‌کنند، متکی‌است.

صنعت‌کارگاهی در این‌کشور توسعه اندکی یافته است.در بین‌بنگاه‌های‌بزرك صنعتی‌که در نیمه دهه۱۹۶۰ ساخته‌شد، می‌توان به‌صنایع غذایی (کنسروسازی و قند) و واحدهای سیمان‌سازی و پتاس اشاره‌کرد.

در پایان سال ۱۹۶۹ و آغاز سال ۱۹۷۱، حکومت کنگوتغییرات‌اجتماعی- اقتصادی عمیقی را اعلام‌کرد. کارگاه‌های بیگانه در صنعت قند وحمل‌ونقل‌درسطح وسیعی ملی شدند، واز اینطریق به‌تحکیم بخش دولتی‌کمك شد.

مالیات برشرکت‌های بازرگانی، صنعتی‌وکشاورزی‌با آغاز ژانویه۱۹۶۴ افزایش یافته بود. با این اقدام سهمی‌از درآمد بخش خصوصی برای تراکم‌دولتی داخلی‌کنارگذاشته شد.

حزب حاکم‌کنگو یعنی حزب‌کارگر، از ابتدای پیدایش سوسیالیسم علمی را شالوده ایدئولوژیك خود اعلام‌کرد و هدفش را ساختمان جامعه‌سوسیالیستی‌در آینده معین‌کرد. درکنگره فوق‌العاده حزب در اواخر سال ۱۹۷۲ برنامه جدیدی اتخاذ شدکه تاکید می‌کردکه حزب‌کارگر اساس‌کار خودرا برمارکسیسم ـ لنینیسم قرار داده است.

در برخی ازکشورهای‌تازه‌به‌استقلال رسیده با سمت‌گیری سوسیالیستی، آهنگ رشد اقتصادی هنوز پایین است . در پاره‌ای ازکشورهایی‌که راه رشد سرمایه‌داری را طی می‌کنند آهنگ رشد در دهه‌ی ۱۹۶۰ ازآهنگ متوسط رشد درکشورهایی‌که این مسیررانمی‌پیمایند، بالاتر بود.تبلیغات‌امپریالیستی‌می‌کوشند از این نکته برای بی‌اعتبارکردن‌سمت- گیری سوسیالیستی استفاده‌کنندوخلقهای آسیا وآفریقا را متقاعد سازندکه‌مفهوم علمی رشد غیر سرمایه‌داری با شرایط حاکم در این قاره‌ها قابل انطباق‌نیست.

ولی، عقب‌ماندگی موقت آهنگ رشد اقتصادی درکشورهای یادشده یك پدیده از لحاظ عینی طبیعی است. گذار از مناسبات اقتصادی قدیمی، بویژه آنچنان مناسبات کهنه‌ای‌که درکشورهای‌آفریقایی وجوددارد، به‌نظام‌نوین‌مناسبات‌اجتماعی پویش فوق‌العاده پیچیده‌ایست. نظام‌جدید نمی‌تواند بلافاصله اثرات مثبت خود را ظاهر کند، امادورنمای‌درازمدت‌پایداری را برای پیشرفت اقتصادی و اجتماعی تضمین می‌کند.

واقعیت‌دیگری‌که بایددرنظرگرفت اینستکه‌درکشورهایی‌که‌جهت‌سرمایه‌داری دارند، بویژه‌آنهایی‌که از لحاظ منابع معدنی غنی هستند، رشددرآمدملی‌بشدت متاثر از رشد سرمایه گذاری خارجی است و این سرمایه‌گذاری‌وابستگی‌بعدی اقتصادکشور را به سرمایه بیگانه‌تشدید می‌کند. در این‌کشورها دروهله اول‌این کارگاه‌های وابسته به‌خارجی هستند‌که رشد می‌کنند،حال‌آنکه تکامل صنعت‌ملی اندك است. از اینرو، توسعه اقتصادی در این مورد خصلت ضد ملی دارد، و به وابستگی اقتصادی بیشتر و بیشترکشور به قدرت‌های امپریالیستی منجرمی‌شود. این الگوی رشد نو استعماری است.

دلیل دیگری‌نیزبرای رشدسریعتر درآمد ملی درکشورهایی‌که راه رشد سرمایه‌داری دارند، می‌توان یافت.مسأله به‌توزیع منابع بودجه مربوط می‌شود.در درکشورهایی که سمت‌گیری سوسیالیستی دارند، منابع هرچه بیشتری به‌نیازهای اجتماعی، وتکامل علم وفرهنگ اختصاص داده می‌شود. مثلا، در دوره بین سال‌های ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۶، هزینه نیازهای ملی در مصر ۷ر۲۰٪ کل سرمایه گذاری‌ها بود، و در الجزایر حتی ۶۵٪، حال آنکه این رقم در مراکش ۱۱٪ ، در اتیوپی ۱ر۴٪ ، در کنیا ۱۷٪ ، و در ساحل عاج ۱۳٪ بود.

سرمایه خصوصی خارجی ازسرمایه- گذاری در قلمروهای اجتماعی وزیر ساختی(انیفراستروکتور)اجتناب‌می‌ورزد. سمت این‌گونه سرمایه‌گذاری‌ها اساساً متوجه‌آن حوزه‌هایی است‌که حداکثرسود یا منابع مهم‌مواد خام‌ازآن‌بدست‌می‌آید. بنابراین، آهنگ‌رشداقتصادی‌درکشورهایی که جهت سرمایه‌داری دارندازکشورهایی که این جهت را ندارند بنظر بیشتر می‌آید، حال‌آنکه سطح‌زندگی‌توده‌مردم درکشورهای دسته اول ازکشورهای دسته دوم پایین‌تر است.

پس،وقتیکه در باره مزایای یك‌راه رشد بر راه رشد دیگر بحث می‌کنیم، نتیجه‌گیری ما باید براساس ارزیابی جامع مسأله باشد، یعنی‌نه‌تنها بایدآهنگ رشد درآمد ملی را در نظر داشت،بلکه

بقیه در صفحه ۵

حکایتی از بوستان سعدی

نادان مصر

یکی‌خوب‌خلق وخلق‌پوش بود — که‌در مصر یکچند خاموش‌بود
خردمند مردم زنزدیك و دور — بگردش چوپروانه جویای‌نور
تفکر شبی با دل خویش کرد — که پوشیده زیر زبانست مرد
اگر همچنین سر بخود دربرم — چه دانند مردم که دانشورم
سخن گفت‌ودشمن‌بدانست‌ودوست — که‌درمصر نادانترازوی هموست
حضورش‌پریشان شد وکارزشت — سفر کرد وبرطاق مسجد نبشت
در آئینه گر خویشتن دیدمی — به بی‌دانشی پرده ندریدمی
چنین‌زشت ازآن‌پرده برداشتم — که خود را نکو روی پنداشتم
کم آواز را باشد آوازتیز — چوگفتی ورونق نماندت،گریز
ترا خامشی ای خداوند هوش — وقاراست ونااهل راپرده پوش
اگر عالمی هیبت خود مبر — وگر جاهلی پردهٔ خود مدر
ضمیر دل خویش منمای زود — که‌هر گه که‌خواهی‌توانی نمود
ولیکن چوپیدا شود رازمرد — بکوشش نشاید نهان بازکرد

از: گ گلزرمان ترجمهٔ: ب. کیوان

بررسی قوانین تکامل اجتماعی

هدف هردانشی کشف و شناخت روابط عینی پدیده‌های مورد بررسی‌است. انسان با کشف این روابط به‌قوانین عینی دست می‌یابد و آنها را در عمل بکار می‌بندد.

در سال‌های ۴۰ قرن‌گذشته حادثهٔ مهمی در تاریخ شناسی رویداد؛ زیرا برای نخستین‌بار دیالک‌تیک فلسفهٔ علمی با تاریخ تطبیق داده‌شد و مسیر منطقی تحولات جامعهٔ بشری به‌نظم علمی درآمد.

در این سال‌ها که علوم طبیعی با دست‌آوردهای شگرف و چشم‌گیرخود، تسلط انسان را برطبیعت‌هموار نمود، تاریخ‌شناسی‌علمی در تبیین قوانین‌تحولات تاریخی و اجتماعی در مراتب ابتدایی قرارداشت.

برخی از مورخین و فلاسفهٔ واپس‌گرای‌عصرما، هنگام مقایسهٔ علوم‌طبیعی با علوم اجتماعی اظهار می‌دارندکه علوم اجتماعی باعلوم «دقیقه» هم‌سنگ‌نیستند و بین‌آنها فرق فاحشی وجود دارد. یکی از این تفاوت‌ها، اتفاق‌نظردانشمندان علوم طبیعی دربارهٔ قوانین طبیعی است، در صورتی‌که دانشمندان علوم اجتماعی در مورد قوانین تحولات اجتماعی باهم اختلاف‌نظر دارند.

فلسفهٔ علمی به‌این بدبینی اساساً باورندارد و آن را از ساخته‌های ذهنی نمایندگان فکری طبقات میرندهٔ اجتماعی می‌داند. علی‌رغم این وسوسه‌های حسابگرانه، اکنون باگذشت یکصدسال از تاریخ‌کشف و برشماری قوانین‌اساسی تحولات اجتماعی، ملاحظه می‌شودکه این قوانین چگونه به‌خدمت انسان درآمده و سیمای جهان را با رهنمود خود از پایه دگرگون ساخته است.

نگاهی‌ژرف به‌دگرگونی‌های شگرف اجتماعی در سراسر جهان ورهایی ابدی ملت‌های بی‌شمار از بندهای مناسبات فرتوت اجتماعی، استقرار بهترین و انسانی‌ترین روابط تولیدی، آزادی نیروهای مولده از ترمزهای محافظه‌کارانه و سودپرستانه، پی‌ریزی نهادهای بالندهٔ اقتصادی برای از میان بردن ظریف‌ترین نابرابری‌ها، صحت قوانین مکشوف تحولات اجتماعی و جهت‌های کاربرد عینی آنها را نشان می‌دهد.

به‌اتکای این واقعیت‌ها ثابت می‌شودکه طبیعت و جامعه در اصول‌وخصایص کلی یگانه‌اند. قوانین‌گسترش و دگرگونی جامعه مانندقوانین طبیعت شناختنی و دست‌یافتنی است. بنابراین، می‌توان به‌قوانین تحولات اجتماعی دست یافت و آن را باکامیابی به‌حیطهٔ عمل درآورد.

۱ـ اندیشهٔ «قانون طبیعی» وکاربرد آن‌دربررسی‌های‌اجتماعی

قوانین علمی بازتاب‌کم‌وبیش درست قوانین جهان عینی هستند. مختصات عمومی هرقانون به‌اختصار چنین است،

اول‌ـ این‌که قانون نمایشگر روابط **اساسی** میان پدیده‌هاست. در عالم حیات، روابط متعددی میان پدیده‌ها وجود دارد، برخی از این روابط ژرف و درونی و برخی دیگر قشری و ظاهری هستند. برای‌کشف یك قانون باید به ماهیت‌وذات پدیده‌ها رایافت و روابط اساسی را در ورای روابط احتمالی‌کشف نمود. به‌قول یکی از متفکران «قانون یك رابطه است... رابطهٔ گوهرها یا بین گوهرها»

دوم ـ این که قانون رابطهٔ ناویژه ولی‌**عام** را بیان می‌کند. همانطورکه انگلس در دیالك‌تیك طبیعت اشاره نمود، قانون شکلی ازکلیت درطبیعت است.ما ضمن رسوخ درطبیعت، آنچه راکه درپدیده‌های مجرد و ویژه جنبه عام‌و همگانی دارد، کشف می‌کنیم.

سوم ـ این‌که قانون رابطه ضروری یعنی رابطه‌ای را دربیان می‌آوردکه ملازم باطبیعت پدیده‌ها است. برای‌کشف یك قانون باید به انتزاع روابط اتفاقی پرداخت و در بی‌نظمی ظاهری پدیده‌ها از رابطه لازم درونی پرده برداشت‌که بر گسترش آنها فرمان می‌راند.

چهارمین ویژگی یك قانون بیان رابطه ثابت وپابرجای میان‌پدیده‌ها است. جهان‌عینی اعم‌ازطبیعت وجامعه‌که ما را درچنبره دارد، مدام درتغییراست، ولی‌بااین همه، روابط همیشگی ومشخصی بین پدیده‌هاوجود دارد. یکی ازمتفکران می‌گوید: قانون چیزی است‌که درهرپدیده به طور پابرجا وجود دارد.

البته این‌رابطه بطور مطلق لایتغیر نیست. همهٔ قوانین بجز عام‌ترین‌آنها که برای‌سراسرگیتی‌معتبرند، درمفهوم‌معین تاریخی‌هستند؛ زیرا این دسته ازقوانین درشرایط‌کاملا مشخص‌که همیشه وجود ندارند، عمل می‌نمایند. دراین‌موردمی‌توان از قوانین تکامل زیست شناسی نام برد که تنها با پیدایش حیات، یعنی در درجه معینی ازگسترش جهان مادی به‌عمل درمی‌آیند. اما درعین حال هرقانونی دراین مفهوم جنبه مطلق وهمیشگی داردکه اگر شرایط لازم برای آن‌موجود باشد، به ناگزیر عمل می‌نماید.

مفهوم قانون ابتداء در علوم طبیعی‌پیدا شد، اما به این اصطلاح غالباً تعبیری متافیزیکی می‌دادند. کاربرد این اصطلاح درحیات اجتماعی خیلی دیرتر صورت‌گرفت. زمان‌های زیادی پشت سرنهاده شد تا اختلاف بین قوانین قضائی‌که توسط دولت‌ها به تدوین درمی‌آید وقوانین عینی تحویل اجتماعی که مستقل از اراده انسان‌ها است، به‌فهم درآید. این‌مفهوم‌ها حتی درنزد **منتسکیو** فیلسوف‌بزرك فرانسه درقرن هیجده غالباً باهم درمی‌آمیزند. روح القوانین بااین تعریف کلاسیك‌که‌درآنموقع آشکارا تحت تأثیر علوم طبیعی قرارداشته‌است. آغازمی‌گردد، «قوانین به‌معنای وسیع کلمه نمایشگر روابط ناگزیری هستندکه از طبیعت‌اشیاء سرچشمه می‌گیرند. و دراین مفهوم همه موجودات برای خود قوانینی دارند...» این تعریف‌خصلت عینی قوانین را برجسته می‌سازد. اما درهمین فصل منتسکیو به تلقین این نکته می پردازدکه انسان به‌عنوان موجود متفکر می‌تواند قوانینی بیافریند و درسطور بعد چنین تصدیق می‌کند که قانون اجتماعی به خرد بشری تعلق دارد، چون خرداست‌که برهمه ملت‌ها فرمانروایی دارد.

به‌عقیدهٔ **ویلیام پتی**، بنیان‌گذاراقتصادسیاسی کلاسیك انگلیس، قوانین‌طبیعی باندازه‌ای نیرومندهستندکه‌قوانین‌زندگی‌عمومی نمی‌توانند باآن‌به‌مقابله‌برخیزند. ازاین‌رو، مقابله کردن آنها بیهوده و نادرست است. اوبا اشاره به تأثیر دولت در زندگی‌اقتصادی تصریح می‌کند: «همانطورکه‌طبیبان‌کارآمدبه‌بیمارانشان داروهای فراوان‌نمی‌خورانندوبیشترمی‌کوشندروندهای‌طبیعی‌را رعایت‌کنندوبجای‌ایجادمانع ساختگی دربرابراین روندها خود را با آن تطبیق دهند، درسیاست و اقتصاد هم باید ازهمین روش تبعیت نمود». **پتی** همین مفهوم را در مقدمه‌کتاب خود «کالبد شناسی سیاسی ایرلند» بیان می‌کند و موافقت خود را با عقیده **بیکن** اعلام می‌دارد‌که می‌گفت، تن انسان وپیکر اجتماع برای این‌که تندرست بمانند به‌مراقبت واحدی‌نیاز دارند. او می‌نویسد: «کالبد شناسی بهترین وسیله برای شناخت تن انسان وپیکر اجتماع است. در حقیقت درمان پیکر اجتماع بدون شناخت ترتیب اجزاء،ساختار وروابط قسمت‌های مختلف آن مانند درمان بیماران ازجانب خاله زنك‌ها وشکسته بندهای بی اطلاع زیانبخش است.»

فیزیوکرات‌ها‌که از اقتصاد دانان‌فرانسوی نیمه دوم‌قرن هیجده بشمار می‌روند، تقریباً بهمین شیوه استدلال می‌کردند. مثلا **فرانسواکنه** بین قوانین مصوبه دولت‌ها و قوانین طبیعی فرق قایل بود. به‌عقیده او قوانین طبیعی قوانین هستند که یکبار برای همیشه برقرار می شوند. این قوانین را آفریدگار جهان وضع می‌کند، نه انسان‌ها. افرادی که درجامعه زندگی می‌کنند تابع نظمی هستند که به‌وسیله قوانین طبیعی برقرارگردیده. قوانین طبیعی در عین حال قوانین مادی هستند... بنابراین،انسان واضح‌آن قوانینی‌نیست‌که نظم وترتیب‌کارکردهای‌طبیعت وکارانسان‌ها رامعین‌می دارنداوباید «برای بازتولیدنعمت‌هایی‌که‌نیازمندآن‌است» با نظم و ترتیب طبیعت هماهنگی نماید.

استدلال‌های **کنه** ناتوانی‌ها وجنبه‌های‌مثبت‌فیزیوکرات‌ها راآشکارمی‌سازد. بی‌تردید آنها دراین مورد حق داشتندکه نظم وترتیب اشیاء درطبیعت را نقطه مقابل مفهوم‌آفرینی‌های ذهنی انسان‌ها قراردهند وروی‌خصلت عینی قوانین‌طبیعی اصرار ورزند. البته آنها با بررسی این قوانین دربیرون از دیدگاه تاریخی به اشتباه فاحشی دچارشدند. به عقیده آنها، قوانین سرمایه‌داری، که بطورتاریخی مشخص می‌شوند، جنبهٔ ابدی دارند و آنها را در تمام شکل‌بندی‌های اقتصادی ـ اجتماعی بکار می‌بردند.

به گفته **مارکس** فیزیوکرات‌ها شکل‌های بورژوایی تولید را «شکل‌های فیزیولوژیك جامعه می‌دانستند، یعنی آنها ازخودنیازهای طبیعی تولید سرچشمه می‌گیرند ومستقل از اراده، سیاست وغیره‌اند. اینها قوانین مادی هستند. دراین جایگاه اشتباه اینست که قانونی انتزاعی درقانون مادی مخصوص یك مرحلهٔ کاملا معین از تاریخ تشخیص می‌دادندکه برای تمام شکل‌های اجتماعی اعتبار دارند».

اولیانوف می‌گویدشهرتمندترین‌نمایندگان اقتصادسیاسی‌بورژوایی تعدادی از «قوانین طبیعی» سرمایه‌داری را «پیش بینی نمودند» اما آنها اینکار را بدون درك خصلت‌گذاری‌این نظام وبدون تشخیص مبارزهٔ طبقاتی درون آن انجام دادند. تئوری تاریخ شناسی علمی (مادیت تاریخی) این دواشتباه را تصحیح‌کرد و درعین حال مفهوم قانون طبیعی درجامعه‌شناسی را تأیید نمود.

از دیدگاه فلسفهٔ علمی‌تکامل جامعه روندی تاریخی طبیعی است. این بدان معناست‌که اولا این تکامل ازقوانین **عینی‌مستقل** از ارادهٔ انسان تبعیت می‌کند، ثانیاً، این تکامل روندی تاریخی است‌که قوانین آن باقوانین فرمانروا برطبیعت تفاوت دارند ومی‌توانند درمرحله‌ای از پیشرفت اجتماعی تغییریابند.

برای فلسفهٔ بورژوایی بکار بردن مفهوم قانون طبیعی دربررسی اجتماعی غالباً بدین معنا بودکه قوانین تحول درجامعه وطبیعت‌یکسان‌اند. مخصوصاً برخی از ماده‌گریان قرن هفده و هیجده طرفدار این نظریه بودند. آنها به تدوین نوعی «فیزیك اجتماعی» پرداختند تا حیات جامعه را به وسیلهٔ قوانین ریاضی تبیین نمایند؛ همانطورکه قوانین فیزیك به تبیین اجسام مادی می‌پردازند. دراغلب موارد قوانین تکامل اجتماعی برای آنها نمود مستقیم قوانین مکانیك بود. اگرچه این برداشت درمقایسه با نظریه‌های دیگرآن روزگارگامی بجلو بود، اما بعلت مفهوم آفرینی‌های مکانیکی‌محدودیت‌های خاص خود را داشت. درآن موقع این دریافت‌ها مسالهٔ لاینحلی را دربرابرمتفکران مطرح می‌نمود وآن اینکه می‌بایست دگرگونی‌های زندگی اجتماعی و در پی هم‌آمدن نظام‌های اجتماعی به وسیلهٔ قوانین‌نامحسوس وجاوید طبیعت تبیین‌گردد. ماده‌گرایان قرن هفده وهیجده برای خروج از این بن‌بست، نقش فعال قانونگذاران را بیاری طلبیدند و سعی کردند خصلت نظام اجتماعی را تابع آداب و ارادهٔ انسان‌ها وانمود سازند. بدین سان دریافت ضد دیالك‌تیك وضدمتافیزیك قوانین به تغییر ایده‌آلیستی تاریخ منجر گردید.

حتی **سن‌سیمون** که می‌کوشید اندیشهٔ قاعده‌مند بودن‌پدیده‌های اجتماعی را با جدیت بکاربرد، ازاین تضادها برکنارنبود. این متفکر برخلاف ماده‌گرایان قرن هیجده در «فیزیك اجتماعی» بیشتربه فیزیولوژی پدیده‌های اجتماعی توجه داشت تا به مکانیك آن. به عقیدهٔ اوازآنجاکه جامعه مرکب از افراد است، باید تاریخ را براساس روان‌شناسی آنها که به نوبهٔ خود تابع فیزیولوژی است، تبیین نموده.

بازهم **سن‌سیمون**، شناخت‌های ما دربارهٔ انسان که مبتنی برمطالعهٔ فیزیولوژی (تن‌شناسی) اوست، در زندگی سیاسی هم‌باید بکارگرفته شود. دراین سلسله استدلال‌ها، یك حلقهٔ اساسی ندیده‌گرفته شده‌که بدون‌آن‌کشف قوانینی‌که پدیده‌های اجتماعی ازآن‌تبعیت می‌کنند، ممکن نخواهد بود. در این‌جا لازم است ازدرك طبیعت آن روابط اجتماعی سخن بمیان آیدکه انسان‌ها را درجامعه متحد می‌سازد.

برای‌کاربرد ماده‌گرایی دربررسی زندگی اجتماعی تنهایك راه وجوددارد وآن‌کشف قوانین ویژه جامعه است.

قوانین تکامل اجتماعی درست مانند قوانین طبیعت خصلتی عام دارند و روابط پایدار،لازم‌واساسی‌رادربیان می‌آورند. البته‌این‌قوانین بنابرمحتوی‌مشخص خویش ازقوانین طبیعت متمایزند.

جهان‌بینی علمی نه‌تنها وحدت جامعه و طبیعت رابه عنوان اجزاء دنیای واحد مادی برسمیت می‌شناسد، بلکه به‌ویژگی‌کیفی زندگی اجتماعی نیز معترف است. ازاین‌رو، جانبداران فلسفهٔ علمی‌کوشش‌هایی‌راکه درجهت جایگزین‌کردن قوانین طبیعت ـ قوانین‌مکانیك، فیزیك، زیست‌شناسی یا تن‌شناسی ـ درزندگی اجتماعی بعمل می‌آید، مردود می‌شمارند.

ویژگی‌کیفی زندگی اجتماعی‌اجازه نمی‌دهدکه دربررسی تحولات‌اجتماعی از مقوله‌های علوم طبیعی استفاده شود. بنابراین نباید انتظار داشت‌که مقوله‌های زیست‌شناسی وسیلهٔ مطمئنی برای تبیین منطقی پدیده‌های اجتماعی باشند[1].

این‌نوع تبیین‌ها اختلاف‌کیفی پدیده‌های اجتماعی و بیولوژیك را نادیده می‌گیرند. البته بین‌انسان‌هایی‌که دریك جامعه‌گرد آمده‌اند، روابط بیولوژیك برای تولیدمثل وجوددارد. اما آنها روابطی نیستندکه ساختار جامعه و شکل‌پذیری‌های آن را مشخص سازند. مخصوصاً زمانی این مسأله روشن می‌شودکه چارچوب **ژنس** ابتدایی راپشت سرگذاریم واجتماعاتی راکه درپی‌آن آمده‌اند، موردبررسی قراردهیم. آنچه‌که‌انسان‌ها را درجامعه دورهم‌گرد می‌آورد، **روابط تولید** است. انسان به موهبت تولید از دنیای حیوانی فارغ‌گردید و ازآن شکل کیفی‌کاملا تازه یعنی جامعهٔ انسانی سربرآورد. درمورد روابطی‌که ازحیث‌زیست‌شناسی بین‌انسان‌ها وجود دارد، می‌توان‌گفت‌که این روابط نیزتحت تأثیر روابط اجتماعی تحول پیدا می‌کند.

بقیه در صفحه ۷

بقیه از صفحه ۱

تحول آرایش...

نظر «شیخ نجم‌الدین»، «طایفهٔ سوم» محسوب می‌شوند، «مزارعان ومزدوراندکه در ملك‌دیگران برزیگری دارندو باید امانت ودیانت بجای‌آرند و ازخیانت و تصرفات فاسده اجتناب‌کنند وشفقت‌دریغ ندارندودرغیبت‌وحضورمالکان‌ومباشران وکدخدایان و دهقانان راستی و پاکی ورزند ودرحفظ مال‌وملك‌ایشان بکوشند ودرعمارت‌وزراعت جدبلیغ نمایندو...».

توصیفی‌که «شیخ‌نجم‌الدین» تحت عنوان سه «طایفه» از طبقات و اقشار روستای ایران درنزدیك به‌هشتصد سال پیش ارائه داده است با تصویرآرایش طبقاتی جامعهٔ روستائی ایران تا همین اواخرکم وبیش‌قابل انطباق است. می‌توان‌به‌آسانی استنباط‌کردکه‌ازسه «طایفهٔ» مذکور در توصیف «شیخ‌نجم‌الدین»، آن که‌طبقهٔ‌مولد ورنجبرروستا راشامل می‌شود «طایفهٔ سوم» یعنی «مزارعان و مزدورانند» که درجای دیگر ازآنان با اصطلاح «رعیت» و«رعایا» نام برده‌شد. در واقع، مقصود شیخ از «مزارعان» و «مزدوران» دو قشر عمده از طبقهٔ «رعایا» است که فاقد مهم‌ترین وسیلهٔ تولید زراعی یعنی فاقد مالکیت بر زمین وآب زراعی‌اند. این دوقشر،ضمن این خصوصیت مشترك، وجه تمایزی‌نیز با هم‌دارند؛«مزارعان» برزگرانی‌هستند که به‌موجب «عقد مزارعه» درزمینی‌که خود مالك آن نیستند به ازای سهمی از محصول (مثلا $\frac{۲}{۵}$ یا $\frac{۱}{۲}$ یا $\frac{۱}{۳}$) زراعت بکنند. درحالی‌که «مزدوران» به‌کسانی اطلاق می‌شودکه نیروی‌کار خود را در فعالیت‌های‌گوناگون روستائی به‌ازای مزدثابتی، اعم‌ازنقدی‌یاجنسی، بفروشند. بنابراین، وجه تمایز «مزارعان» با «مزدوران» در این است‌که «مزارعان»، به‌قول روستائیان ایرانی، صاحب «نسق» هستند. یعنی حق دارند در سهمی از اراضی روستا، به‌موجب «عقدمزارعه» که با مالك‌زمین یا مباشر او منعقدمی‌کنند به‌زراعت بپردازند، چیزی‌که خود روستائیان‌آن‌را«ارباب‌رعیتی»می‌نامند و تا همین ده پانزده سالهٔ‌اخیرعمده‌ترین اشکال مناسبات تولید زراعی در ایران بود. ولی «مزدوران» فاقد چنین حقی هستند و فقط از طریق فروش مستقیم نیروی‌کار خود امرارمعاش می‌کنند. تا کنون، روستاهای ایران، «مزدوران» را از جملهٔ «خشکه‌نشینان» یا «خوش نشینان» یا «آفتاب‌نشینان» و یا «گوشه نشینان» دانسته‌اند. این‌چهار اصطلاح عامیانه و رایج درمناطق‌گوناگون‌ایران به‌همهٔ افرادی در روستا اطلاق می‌شودکه نه «مالك» هستند و نه «زارع» (به‌معنی صاحب‌«نسق»). بنابراین،این‌اصطلاحات، شامل چوپانان، سلمانی، حمامی، بنا، نجار، آهنگرده وآن عده از دکانداران روستائی هم می‌شودکه فاقد مالکیت برزمین زراعی‌اند.

در طبقهٔ «رعایا»،تا همین سال‌های اخیر، غیر از دو قشر عمدهٔ «مزارعان» و«مزدوران»،قشرها وگروههای دیگری نیزدیده شده‌اند.ولی‌این‌قشرهاوگروهها، برخلاف دوقشر نام برده، عمده نیستند و به‌همین لحاظ از توضیح دربارهٔ آن‌ها که برخلاف منظور ما موجب تفصیل مقالهٔ حاضر می‌شود خودداری می‌کنیم و به «ملاکان» می‌پردازیم‌که در مقابل طبقهٔ«رعایا»قرارداشتندو«شیخ‌نجم‌الدین» آن‌ها را «رؤسا و دهاقینی‌که مال وملك دارند» توصیف‌کرده است.

در «ملاکان»، تا همین‌سال‌های‌اخیر، اقشار وگروههای چندی به‌درجات و مراتب مختلف دیده شده‌اندکه «ملاکان عمده» به صورت «خان» و «امیر» و «ارباب» فوقانی‌ترین‌آنان هستند. «ملاکان عمده»، به‌علت وسعت اراضی تحت مالکیت خود از «خرده مالکان»

بقیه در صفحه ۷

آزاد

«مقصر»

مرد، با هیکل چاق خود،روی پله‌های راهروی ساختمان اجرائیات شعبه‌ی اخذ جرائم رانندگی ولو شده بود و به سختی نفس‌نفس میزد. رنگ به‌صورت‌پف کرده‌اش نبود. عرق می‌ریخت و موهای پریشانش، روی پیشانی ریخته بود. مثل یك تکه گوشت لخت، پهن شده بود. عده‌ای دورش‌جمع شده بودند. یکی‌بادش میزد. جوانی شانه‌هایش را می‌مالید. دیگران هریك چیزی میگفت:

ـ باید بردش بیمارستان. این‌جوری نمیشه. بیچاره حالش خیلی بده.

ـ آقا، بروکنار هوا بیاد.

ـ آره باید ولش‌کرد تا هوابخوره.

ـ ولش کن‌به‌حال خودش. فقط بادش بزن الان حالش جا میاد.

ـ فایده نداره باید بردش مریض خونه...

عده‌ای با تلاش، از لابلای جمعیت خود را به اومی‌رساندند، نگاهی‌می‌کردند و آهسته خود را کنار میکشیدند. چند نفرفقط نگاه میکردند. و انگار انتظار اتفاق جدیدی را میکشیدند. بعضی‌هم آهسته نزدیك شده مثل اینکه کسی دنبالشان‌کرده باشد. ازآن محل دور می‌شدند. تنهاسه جوان که لباسها ودستهای زمختشان نشان می‌داد، کارگرهستند، مثل پروانه دور وبرش می‌گشتند و حاضر به هرکاری بودند.

مرده‌یکل گوشتالو و سنگینی‌داشت. شلوار قهوه‌ای ـ وخته و پیراهن رنك‌ورو رفته‌ی آستین کوتاهی به‌تن‌کرده بود. صورت پرچین وچروك و موهای جو گندمی‌اش، پنجاه‌ساله معرفی‌اش میکرد. با صدای خفه‌ای ناله می‌کرد.

ـ آه مردم... قلبم... سنك‌کوب... این جنایته... منو کشتن اینا ... خدایا پیش تو عارضم، از دست همه‌ی دنیا... به بچه‌هام رحم‌کن، اونا فقط منو بالاسرشون دارن. مگه‌کسی دلش تو این خراب‌شده به اونا سوخته، بدزهرای مریضم... به زهرای زمین‌گیر و بیچاره... آی قلبم تقاص میخوام خدا... یکی گفت:

ـ آهان دیدید گفتم داره به حرف میاد... حالت خوب شد باباجون؟ پاشو برو خونه‌ات چیزی نیس... جوانکی‌که یك چنگه‌آب ازمستراح ته راهرو آورده بود گفت:

ـ خیس نشین، برین‌کنار، الان درستش میکنم... بروکنار آقا، مگه نمی بینی آب آوردم؟

جمعیت کنار کشیدند و جوانك آب راکه توی‌کف دستانش لب‌پر میزد و از لای انگشتانش‌چکه میکرد، ریخت روی سروصورت مرد وتتمه‌اش را توی‌سینه‌اش پشتك زد و گفت:

ـ الان درس میشه. حال اومدی داداش؟ نگران نباش، الان حالت خوب میشه. مرد تکانی خورد و روی پله‌ها جابجا شد و نفس بلندی‌کشید و سمت چپ بدن خود را به‌دیوار چسباند وخود را رها کرد. مدتی همانطور، باچشمان بی‌حالت و رك، باقی ماند و زیرلب‌ناله کرد.

ـ آخ... آی... مردم... آه قلبم.

ـ مثل اینکه داره حالش جامیاد.

ـ آقا... دوست داری ببریمت بیمارستان؟

ـ پرسیدن نداره‌کمك‌کنین ببریمش دیگه... مرد به‌سرش تکانی داد و بی‌حال گفت:

ـ نه... قربون شما برم...عادتمه... وقتی عصبانی می‌شم اینطور میشه... اینا بالاخره منو می‌کشن. چیکارکنم؟ اینم شد زندگی؟... حالش کمی جاآمده بود. جوانی گفت:

ـ آخه چی شده... کمکی چیزی از دست ما ساخته است بگو... کسی‌زده‌ت؟

ـ نه. . قربون‌محبت شما... خدا حفظتون کنه، شما فرشته‌این. وجود شما نشون میده‌که هنوزیه ذره‌آدمیت‌هست... آخ... این قلب لامصب... دیگه وضعش خرابه. این بیچاره طاقت نداره. تحملش سراومده دیگه. آ...آخ...

ـ آخه بگو ببینم‌چی شده حالا؟قلبت گرفته؟ می‌خوای ببریمت درمونگاهی، جائی، هان؟ حالاکه می‌تونی حرف بزنی بگو ببینم شاید کمکی از دست ما ساخته باشه.

ـ چی بگم‌آقا جون، چی‌بگم، دارم آتیش میگیرم. چند ماه پیش یك‌ماشین خریدم‌که خیرمرگم باهاش‌کارکنم و زخم و زیلی‌های زندگیمو مرهم بذارم باهاش زن و بچه‌مو بگردونم... فروشنده‌ی نامسلمونش، یك برك استعلام عدم خلافی گرفت و داد بمن. منم ماشین‌رو ازش خریدم. حالاکه می‌خوام ماشینو بفروشم و بچه‌ی فلجمو توی بیمارستان‌بخوابونم، بلکه خدا مددی‌کنه، بیچاره شفا پیدا کنه، میگن تو چهارتا خلافی داشتی. در صورتیکه اون تاریخی که اینها میگن، اصلا ماشین در تملك من نبوده. رفتم پیش این پاسبانه، تواطاق بالا...جریانو بهش گفتم.اول‌که حاضر نبود اصلابه‌حرفم گوش‌کنه. قربون‌صدقه‌اش رفتم و ازش تقاضاکردم چند لحظه به من توجه‌کنه. سیر تا پیاز قضیه‌رو بهش گفتم، بااخم و تخم گفت حالا میخوای جریمه‌رو بدی یا نه؟ اگه میخوای بدی‌که هیچ. گواهی نامه‌تو میدی، میری دادگاه، جریمه‌تو می‌پردازی. اگه نه‌که باید بری پیداش کنی. توهم می‌تونی این جریمه‌روخودت بدی، هم می‌تونی بری‌از دست‌یاروشکایت کنی و یا پیداش‌کنی وبیاریش دادگاه. بهش گفتم‌آخه مسلمون،من‌چرا باید بدم؟ تازه، ازکجا پیداش‌کنم؟گفت دیگه من نمی‌دونم، توگواهی‌نامه‌تو بده، برو دادگاه جریمه‌تو بده، تا وقتی‌هم‌که‌کارت تمام نشده نیا دنبال‌گواهی‌نامه‌ات.طوری صحبت میکرد که دیگه جای چرا واسم نذاشت. پرسیدم جریمه‌اش چقدر میشه گفت،چیزی نیست‌گفتم خب‌اگه‌جریمه‌اش زیاد نباشه، دیگه به‌دردسرش نمی‌ارزه‌که برم دنبالش، تازه ازکجا می‌تونم پیداش کنم، تازه شکایتم‌که بخوام بکنم معلوم نیست چندماه طول بکشه. من میخوام بچه‌ی فلجمو ببرم بیمارستان بخوابونم. خلاصه‌گفتم چاره‌ای ندارم،گفت، نترس زیاد نیست. ولی معلوم نیست‌که دادگاه براش بیشتر ببره یا کمتر. بستگی به جرمش داره گواهی‌نامه‌تو بده، من می‌فرستمت دادگاه، معلوم میشه چکار باید بکنی .. رفتم دادگاه. همین اطاقه‌که که توش پیرآدمه. منتظر شدم تا معاون رئیس دادگاه اسمو خوند. رفتم پیشش، اول همهٔ حرفامو بهش زدم، اونهمی‌سرشو تکون‌تکون دادوکار خودشو کرد. انگار اصلا من حرف‌نمی‌زدم. بعد یه نیگاکرد به‌صورتم و گفت چهارتا خلافی‌داری داداش .. دور زدن ممنوع، سبقت‌ممنوع، چه میدونم چراغ قرمز وکوفت و زهر مار ممنوع. چهارتا واسم شمردو خودش حساب‌کرد و گفت دوهزار و خورده‌ای میشه تخفیف‌هم می‌تونم بهت‌بدم. هفتصد تومن باید بدی...گفتم‌آخه آقاشما مثل اینکه به‌عرایض من توجه نکردی؟ من عرض‌کردم بنده خلاف نکردم.وقتی این ماشین را خریدم شما به فروشنده برك عدم خلافی داده بودید... یعنی خلافی نداشته ولی حالاداره. این‌چه معنی‌میده؟ اگه خلافی داشته چرا برك عدم خلافی دادید؟ از اون طرف رئیس‌دادگاه‌داد زد که...آقا برك استعلام عدم خلافی ارزش مطلق‌نداره. ارزش نسبی‌داره. گفتم‌جناب رئیس‌ارزشی‌نسبی چیه. من‌خلاف نکردم، دیگه به‌ارزش نسبی و مطلق‌چیکاردارم شما بگید من چیکار باید بکنم. این‌پول زوره‌آخه به‌کی بگم؟ آخه من‌ندارم.شش سرعائله دارم، خدارو خوش نمی‌یاد. گفت : تقصیر از خودته. برك خلافی که فروشنده به شما داده، نشون میده که تا دو ماه پیش خلاف نداشته. ممکنه فروشنده‌ی شما یك روز قبل از اینکه ماشین‌رو به‌شما بفروشه خلاف‌کرده‌باشه. یکی‌دوماه‌طول‌میکشه‌تا تودفتر وارد بشه. امروزکه شما خلاف‌کنی پدر من، جلدی وارد دفترکه‌نمیشه. شما ماشین‌رو امروز خریدی، دو روز پیش یارو خلاف کرده ولی تو دفتر ما هنوز وارد نشده، شماکه ماشین لازم داری بما مراجعه می‌کنی و برك استعلام می‌خوای، ما نمی‌تونیم به شما ندیم. چون دفتر ما چیزی نشون نمی‌ده. شما باید موقع خریدن چشماتو باز میکردی. دوهزارتومن از فروشنده میگرفتی و پیش محضر یا یك‌نفر می گذاشتی‌که دو ماه یا سه ماه به‌امانت بمونه اونوقت دوماه بعدمراجعه‌می‌کردی و دوباره یك برك عدم خلافی دیگه می گرفتی، می‌بردی پیش اون‌آدم معتمد یا محضر، یا هرکی .. و پول فروشنده‌رو پس میدادی. راهش اینه جانم... وقتی خود شما، نمی‌دونی چطور خرید وفروش کنی، بما چه مربوطه؟ شما باید اینهارو وارد بشی. زندگی کردن جانم واردی می‌خواد.اصلا می‌خواستی ماشین‌نخری... ماشین دست دوم خریدن‌هم همین‌هارم‌داره عزیزم... می‌خواستی ماشین تو بخری تا بهت اینطور کلك نزنن و جریمه‌رو بیاندازن‌گردن تو... می‌خواستی چشماتو موقع خریدن واز کنی.

آقائی‌که شما باشی، یك‌کلمه‌نگفت، یارو که این ماشینو بمن فروخته نامرد بوده. همچین حرف میزد که انگار، من که‌کلك خوردم‌مقصر بودم... بببینید‌تروخدا تو این مملکت مظلوم مقصره. من چطوری می‌تونم رندگی‌کنم، یك دقیقه خیال راحت ندارم جیگرم داره‌کباب میشه. آخه‌من چه تقصیری دارم‌که‌ساده‌ام، کف دست‌که بو نکرده بودم؟چه‌میدونستم یارو اینطور منو توی دردسر میاندازه... شما بگید من‌به‌کی شکایت‌کنم؟ ازکی‌کمك بخوام؟یارو روازکجا پیداکنم؟ کی به‌داد دل من بیچاره میرسه. یه بچه‌ی مریض‌و خونه دارم.

مرد همین‌طور که تعریف میکرد، کم‌کم هیجانش بیشتر میشد وسینه‌اش شدیدتر از پیش بالا و پائین می‌رفت و کلماتش عصبی‌تر و صدایش لرزان‌تر میشد.

ـ آخه مسلمونا هفتصدتومن مگه کم پولیه؟ ... از کدوم قبرستون بیارم جاشو پرکنم؟...راه‌کلاه‌کلاه‌هم‌بلد نیستم. چه غلطی بکنم؟...آآخ...آخ... قلبم، دارم خفه میشم... اینم شد زندگی؟ از کجا بیارم پول جریمه‌ی اون مادر قحبه رو بدم؟ تاکی بایدگواهی نامه‌ام دست اینها باشه؟ اگه خلاف‌کرده بودم دلم نمی‌سوخت. دلم‌می‌خواد... می‌رفتم در خونش، می‌کشیدمش بیرون و یه چاقو میزدم توی دلش و دلمو خنك میکردم... آآخ... قلبم... آی‌خدا، مردم...چه‌خاکی تو سرم بریزم خدا... مادرقحبه‌ها.مگه گیرم نیفتی بچه‌تو به‌عزات می‌نشونم. مگه‌گیرم نیفتی‌بی‌شرفا دارم دیونه‌میشم. توی این جهنم دره‌آقا...آهه....

چشمانش‌درشت شدو به‌جای نامعلومی مات ماند. با چنك سینه‌اش را فشرد و به‌عقب افتاد. صدای برخورد جمجمه‌اش با تیزی پله‌ها در فضای‌راهرو پیچید. با ناخن پله را چنك زد و رها کرد... در یك چشم بهم‌زدن سه جوان زیربغل و پاهایش راگرفتند و ازدر اداره بیرون بردند.

ای. روزت

ترجمه: پرویز شهریاری

فراموشی یعنی چه؟

درنظراول، ممکن است‌که این‌پرسش، سطحی وبیهوده به نظرآید. هربچه‌ای‌که می‌خواهد دربرابربزرگترها، خودرا تبرئه‌کند، می‌گوید، «خوب، فراموش‌کردم». دانش‌آموزی‌که به پرسش معلم خودپاسخ می‌دهد، می‌گوید،«می‌دانم، ولی فراموش‌کرده‌ام». وما به یکدیگرمی‌گوئیم، «فراموش‌کردم انجام دهم»، فراموش‌کردم تلفن بکنم»، «نام این‌کتاب را فراموش‌کرده‌ام».

مدتهاست‌که دانشمندان دراین‌باره می‌اندیشندکه چرا «فراموشی» پیش می‌آید؛ به‌چه مناسبت چیزهایی‌که برای ماکاملا شناخته وآشنا هستند، یکباره فراموش می‌شوند ودرعین حال یك‌حادثهٔ اتفاقی‌ـشنیدن یك‌جمله ویایك‌پیش‌آمد کم‌اهمیت‌ـآنها را به‌خاطرمامی‌آورد؟

فراموشیهای‌شگفتی‌آوری دیده‌شده‌است. یکی‌ازاین‌مواردرا **آناگریگورونا**، همسر **داستایوسکی** درخاطرات خود آورده است. اوحتی پیش ازآشنائی باشوهر آینده‌اش، داستانهای اورا می‌خواند. بعدها، وقتی‌که به عنوان تند نویس، پیش **فئودورمیخائیلوویچ** کارمی‌کرد، یك‌روزدرباره‌ٔداستان «تحقیرشده‌ها» بااوصحبت می‌کرد درجریان بحث معلوم‌شدکه‌نویسنده، خیلی به‌زحمت و به‌طورمبهم، موضوع داستان را به‌یاد می‌آورد. بنابرخواهش **آناگریگورونا**، **داستایوسکی** قول‌دادکه سرفرصت، داستان خودش را بخواند. این گفتگو، تنها پنج سال بعد ازآ نکه **داستایوسکی** کارداستان خود راتمام‌کرده بود انجام‌گرفت. (اوروی این داستان، درست یکسال تمام‌کارکرده بود).

این پیش‌آمد استثنائی نیست ونمونه‌های زیادی شبیه آن را می‌توان پیدا کرد.

مسألهٔ مربوط به فراموشی، جزئی‌ازموضوع‌کلی حافظه است ودرهرتوضیح و تفسیری‌که درباره حافظه می‌شود، باید حتماً، قضیهٔ فراموشی را هم به حساب آورد.

ارسطو، دررسالهٔ‌خودبه‌نام «درباره حافظه و به یادآوردن»، تقریباًاینطور می‌نویسد: هرحادثه‌ای‌که پیش‌آید، اثرخود را درروح ما باقی می‌گذارد، درست مثل اثری‌که ازانگشتر برموم می‌ماند. بنابراین دانش‌ما، چیزی شبیه نقش همین مهراست وفراموشی هم می‌تواند به عنوان پاك‌شدن اثراین نقش به‌حساب‌آید.

«نقش»ـاین‌یك‌تشبیه تمثیلی‌ساده‌نیست .این، درك‌مشخصی‌است‌که‌بسیاری‌از روانشناسان، درنسلهای‌مختلف،آگاهانه یاناآگاهانه،آن‌را پذیرفته‌اند. این‌درست است‌که ازاصطلاحهای مختلفی استفاده‌کرده‌اند وموضوع‌را به همان سادگی درك **ارسطو** نپذیرفته‌اند، ولی درهرحال، فراموشی رابه عنوان ازبین بردن آنچه‌که باید به یادآورد، درنظرگرفته‌اند. جانورشناسان وروانشناسان سده‌های هیجده و نوزده، به جای‌اینکه مثل **ارسطو**، ازمهری‌که به روح زده می‌شود صحبت‌کنند، دربارهٔ نتیجه‌هایی ازروندهای عصبی، صحبت می‌کردند. بعضی ازپژوهشگران از «آثارخاطره» ویا بسیاری ازدانشمندان، اصطلاحهایی نظیر «استعداد»، «تداعی» وشبیه آن‌را بکارمی‌بردند. ولی، همهٔ‌آنها، فراموشی راخراب‌شدن تمام‌یاقسمتی‌از «استعداد» به‌عنوان پاره‌شدن رشتهٔ ارتباطی ردپاها ویا ضعف‌آنها، تلقی‌می‌کردند. درواقع‌هم، بعضی ازخاطره‌های‌ما، درنتیجهٔ بی‌ارتباطی وپراکندگی‌آنها، وهمچنین وجود نقص ونارسایی درآنها، تکه پاره‌هایی از معرفت کامل و به هم پیوسته‌ای هستند، که درگذشته وجود داشته‌است.

باوجود این، حقایق بسیاری وجود داردکه بااین عقیده دربارهٔ فراموشی سازگار نیست. **وولف** روانشناس، درسالهای بیست سده‌ها، دست به یك رشته آزمایشهای خاص‌زد. به مورد آزمایش، که‌یك نقاش بود، تصویر مردی رانشان دادندکه صورت‌او، کمی بطرف راست چرخیده بود. بعداز چندروز، به‌این نقاش پیشنهاد شدکه بامراجعه به‌حافظهٔ خود، تصویری راکه دیده است بازسازی کند. نقاش، صورت مردی راکه به طرف چپ نگاه می‌کرد، رسم می‌کرد. ولی، تصویری که همین فرد مورد آزمایش، بعداز یك‌هفته رسم‌کرد، نیمرخ همان مرد رانشان می‌داد. حالاکه تصویرهای نقاش، باآنچه‌که دیده است، تطبیق نمی‌کند ، می‌توان از فراموشی صحبت‌کرد. **وولف** وهم‌فکران او (به‌اصطلاح هواداران روانشناسی گشتالت) می‌پرسند، ولی مگر این آزمایشها، به معنای ازبین رفتن‌اثرهااست؟ به‌اعتقاد آنها، اثرها درجریان زمان ازبین نمی‌روند، بلکه درجهت معینی، تغییر شکل می‌دهند، ویژگیهای جداگانهٔ چیزی‌که باید به‌خاطر آورده شود، درجریان زمان، شدیدتر وصریح‌تر می‌شوند ونشانه‌های ناروشن (مثلا، گردش جزئی درسر تصویر)، خودبه خود به نشانه‌های کاملا روشن ومشخص تبدیل می‌شود (در مثال‌ما، تبدیل به نیم‌رخ کامل). بزبان دیگر اثرها، بطور مستقل بصورت ساختمان کامل‌تر یا «گشتالت» تجدید سازمان‌می‌یابند(«گشتالت» به‌زبان‌آلمانی، یعنی«شکل ـ نوع» وبه‌همین‌مناسبت‌تامی‌این جریان فکری‌را «روانشناسی‌گشتالت» گویند). هواداران «روانشناسی‌گشتالت» باتکیه‌بردایرهٔ‌تنگ‌چندآزمایش‌محدود دربارهٔ‌معمای«فراموشی»، باپندارهای‌ذهن‌گرایانه‌خود، به‌اعتقاد، «شاعرانه» تمایل‌اثرها به‌سمت‌کمال، می‌رسند.

بین این دودرك کاملا متفاوتی‌که از «فراموشی» وجود دارد (درك‌فراموشی به‌عنوان ازبین‌رفتن اثرها، ودرك فراموشی به‌عنوان تغییر شکل یافتن اثرها)، وجه مشترکی وجود دارد، هردوی آنها بابعضی تفاوت‌ها، فراموشی را باسرنوشت اثرها مربوط کرده‌اند: یا این اثرها ازبین می‌رود ویا اینکه تغییر شکل پیدا می‌کنند.

نقطهٔ‌ضعف هردوی این‌تعبیرها دراین‌جاست‌که نمی‌توانند برای **خاطره‌ها** توضیحی پیداکنند، خاطره‌هایی‌که گاهی هرچه قدیمی‌تر باشند، روشن‌ترودقیق‌تر زنده می‌شوند. وهمه می‌دانندکه درزندگی خود، دائماً به‌این‌گونه موارد برخورد می‌کنیم. مثلا، ضمن خواندن کتابی، ناگهان نامی راکه دیروز بدون نتیجه به دنبالش بودید، به‌یاد می‌آورید. یا: شماکوشش می‌کنید که مارش مربوط اپرای «آیدا» را به‌خاطر آورید، ولی، معلوم نیست به‌چه مناسبت ، مارش «فاوست» را زمزمه می‌کنید،وبعداز چندساعتی، خیلی روشن،مارش «آیدا» رابه‌یاد می‌آورید. اگر قرار باشدکه زمان،اثرهای حافظه راازبین ببرد ویاآنهارا تغییرشکل‌بدهد، دیگر باید یادآوری «خاطره‌های دور» ناممکن باشد.

برای برطرف‌کردن نارسایی‌های نظریه‌ای‌که فراموشی‌را به عنوان تغییر هایی‌که دراثرها پیدا می‌شود، درك می‌کرد، نظریهٔ **«عامل بازدارنده»** ساخته‌شد که بین روان‌شناسان امریکایی،وبه‌خصوص درنوشته‌های **ماك‌جك**، به‌طور گسترده‌ای

بقیه در صفحه ۶

بقیه از صفحه ۲

برخی تجربیات در...

عوامل دیگری را نیز باید بخاطر داشت، از جمله اینکه، تا چه اندازه اقتصاد ملی تحکیم شده و وابستگی به بیگانه تضعیف گشته، چه دگرگونی‌هایی در ساختار اجتماعی جمعیت پدید آمده، مسأله ملیت‌ها چگونه حل شده، چه پیشرفت‌هایی در زمینه علم و فرهنگ بدست آمده، و سطح زندگی مردم تا چه اندازه بهبود یافته است.

مطمئناً، دستاوردهای اقتصادی عاملی تثبیت کننده هستند. تحلیل چگونگی به انجام رسیدن برنامه اقتصادی کشورهایی که راه رشد غیر سرمایه‌داری دارند، و مطالعه منابع مادی آنها در ارتباط با عواملی چون استفاده عقلانی و موثر از اعتبارات خارجی، و پیش از همه، کمک کشورهای سوسیالیستی، نشان می‌دهد که این کشورها در آینده نزدیک به آهنگ رشد اقتصادی نسبتاً بالایی دست خواهند یافت، که بارشد منظم سطح زندگی توده مردم همراه خواهد بود. دراین پویش، موقعیت رژیم‌هایی که این مشی را تعقیب می‌کنند مستحکم‌تر می‌شود، و پرستیژ و نفوذ آنها بر کل انقلاب ضد امپریالیستی در آسیا و آفریقا تاثیر بی اندازه‌ای خواهد داشت.

تجربه مبارزه برعلیه استعمار نودر «جهان سوم» نشان می‌دهد که آزادی از وابستگی خارجی بدون ملی کردن بانک‌ها، ایجاد نظام مالی و پولی مستقل، نظارت برمنابع مواد خام و صنایع بنیادی، و برگماردن کادرهای ملی در مشاغل مهم حکومتی غیرممکن است. پیروان ایدئولوژی طبقه کارگر در حالیکه از خواست محدود کردن فعالیت سرمایه خارجی پشتیبانی می‌کنند، به این نکته نیز توجه دارند که طرز برخورد کشورهای تازه به استقلال رسیده به سرمایه واموال خارجیان مسأله پیچیده‌ای است. دراین زمینه هیچ توصیه ثابت و از پیش آماده‌ای وجود ندارد. تحلیل تجربیات مشخص (کنکرت) برخی الگوهای عمومی را بدست می‌دهد، اما به هنگام حل عملی مسأله طرز برخورد به سرمایه خارجی، باید شرایط مشخص نظام معین وموقعیت بین‌المللی را بطور کلی در نظر گرفت.

درحال حاضر، در برنامه‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی اکثر کشورهای آسیایی و آفریقایی تنها اقداماتی که هدفش محدود کردن سرمایه خارجی است، پیش از همه درصنایع بزرگ ومتوسط، پیش‌بینی شده. ولی، وقتیکه سرمایه خارجی منافع ملی کشورهای درحال توسعه را نادیده بگیرد، حکومت این کشورها به اقداماتی چون ملی کردن، متوسل می شوند. این جریان در مصر، الجزایر، تانزانیا و چند کشور دیگر اتفاق افتاد.

بحث برسر استفاده یا عدم استفاده ازسرمایه خصوصی خارجی برای توسعهٔ اقتصاد ملی نیست. بحث برسر اینستکه، باچه شرایطی می‌توان از آن استفاده کرد. لنین دراینباره می‌نویسد: «تمام دشواری وظیفه ما در مورد امتیازها عبارت از اینستکه ما بتوانیم بهنگام انعقاد قرارداد امتیاز درهمه چیز تعمق ورزیم وآنرا بسنجیم و سپس در مورد اجرای آن مراقبت نمائیم». سرمایه خارجی که به یک کشور وارد می‌شود باید ازامکان مداخله درحیات سیاسی کشور محروم باشد. بطور خلاصه، سرمایه بیگانه باید خود را به بازگشت منافع عقلانی ازسرمایه گذاری - هایش محدود سازد.

راه رشدغیر سرمایه‌داری بمعنای تکامل متناسب اقتصاد ملی براساس برنامه‌ریزی، سازمان دادن دهقانان وپیشه‌وران درتعاونی‌ها موافق بامنافع توده‌های وسیع مردم، ونتیجتاً، صنعتی کردن کشور، بازسازی کشاورزی، آموزش کادرهای ملی، بکار گرفتن دستاوردهای انقلاب علمی و فنی درجهت منافع مردم می باشد. این راه رشد را کشورهایی که در سطح بسیار پایین توسعه سرمایه داری یا کشورهایی که در سطح متوسط توسعه سرمایه‌داری هستند، می‌توانند برگزینند. باوجوداینکه درتمام کشورهایی که دراین راه رشد هستند خرده بورژوازی یاحتی بورژوازی متوسط باقی مانده‌اند و شرکت‌های خارجی نیز بفعالیت خودادامه می‌دهند (اگرچه تحت کنترل و با شرکت دولت)، ولی قانون عمومی توسعه این کشورها رشد گرایش‌های ضد سرمایه‌داری است، که درنهایت تبدیل به گرایش اصلی تکامل اجتماعی می‌شود، و کل نظام مناسبات اقتصادی با سرمایه خصوصی داخلی وخارجی را به انقیاد خود در می‌آورد. استفاده از سرمایه برای توسعه اقتصاد ملی چیزی نیست مگر ادامه مبارزه طبقاتی به شکل دیگر. لنین در اینباره می نویسد: «امتیاز هم نوعی از مبارزه وادامه مبارزه طبقاتی به شکل دیگر است، ولی بهیچوجه معنایش تعویض مبارزه طبقاتی باصلح طبقاتی نیست».

از دست دادن کنترل برنیروهای سرمایه‌داری می‌تواند مسیر رشد غیر سرمایه‌داری را دروضعی بحرانی قرار دهد. نمونه این مورد تونس است، که عملا از «سوسیالیسم دستور (Destour — Socialism)» اعلام شده، چیزی مشهود نیست، وعناصر سرمایه‌دار حاکم بر کشور هستند. موردمشابه تونس در کنیا با «سوسیالیسم اقتصادی» اش که توسط «اتحادیه ملی آفریقایی کنیا» بیان شده بود، اتفاق افتاد.

مطالعه تجربیات دوره «نپ» («سیاست اقتصادی نوین» مشی اقتصادی دولت شوروی از سال ۱۹۲۱ تا برنامه پنجساله اول در سال ۱۹۲۸. هدف این سیاست احیا و ترمیم نیروهای تولیدی کشور و تحکیم اتحاد کارگران ودهقانان بود.ـم.) برای مبارزه با این جریان اهمیت زیادی دارد. کار تئوریک لنین در باره‌ی ضرورت این سیاست در آن زمان، توسعه روشها، اعمال حکومت شوروی دراین قلمرو، و تمامی آن چیزهایی که «نپ» را به ابزاری جهت تحکیم موقعیت سوسیالیسم در اقتصاد ملی مبدل ساخت، اهمیت اساسی دارد.

رهبران احزاب انقلابی- دموکراتیک درکشورهایی که سمت گیری سوسیالیستی دارند به شناخت عمیق از قوانین تکامل اجتماعی و تجربیات مشخص در رهبری توده‌ها محتاجند.

تجربه درحال موفقیت آمیز مشکلات توسعه اقتصادی نشان داده است که برنامه‌ها و اقدامات سیاسی و ایدئولوژیک در کشورهایی که سمت گیری سوسیالیستی دارند باید امکانات و نتایج تحقق این برنامه‌ها رانیز درنظر بگیرند. صنعتی کردن شتاب‌زده یا کوشش برای سازمان دادن دهقانان در تعاونی‌ها بدون مقدمات لازم، یاملی کردن نابهنگام سرمایه خارجی، می‌توانند تأثیر خطرناکی بر نیروهای تولیدی وسیاست سوسیالیستی داشته باشند.

توسعه در مرحله غیر سرمایه داری بطور اجتناب ناپذیری بامشکلات و تضادهای اجتماعی روبرو می‌شود. اینها مسایلی است که احزاب سیاسی باید پیش بینی کنند. درسیاست، خط مستقیم همواره کوتاه‌ترین خط نیست. مسأله اصلی اینستکه حزب راه‌حل مطلوب را بجوید.

تجربیات موجود همچنین نشان می‌دهد که تبلیغ برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی برای احزاب سیاسی این کشورها چه اهمیت شگرفی دارد، چرا که گام‌های نخست درصنعتی کردن و دگرگونی درکشاورزی و سایر حوزه‌های اقتصادی همواره با مشکلات اقتصادی وروان شناختی برای توده‌ها همراه بوده و نیاز به فداکاری دارد. کار توضیحی گسترده‌ای در بین توده‌ها باید انجام گیرد. توده مردم باید دریابند که مبارزه علیه عقب‌ماندگی مبارزه‌ای است مربوط به آنها و مستلزم کوشش‌های تمام افرادملت، بالابردن سطح نظم کار، رعایت صرفه‌جویی، کاروخلاقیت انقلابی و تسلط زحمتکشان برعلم مدیریت است.

مثلا می‌دانیم که، غلبه برتولید تک محصولی درکشاورزی یاماده خام (مثلا، قهوه یا کاکائو) مستلزم بازسازی فعالیت تعدادزیادی تولیدکننده کوچک، سازمان دادن آنها در تعاونی‌ها، کشت دانه‌های جدید کشاورزی که به روشهای کشاورزی متفاوتی نیاز دارند و برای بازار ملی تولیدمی‌شوند، می‌باشد. بنابراین مقرون بصرفه است که تخصص یکجانبه برای دوره معینی اززمان حفظ شود، وازارز خارجی که ازصدوراین محصول بدست می‌آید برای توسعه سایر بخش‌های ضروری و سودآور اقتصاد کشوراستفاده شود. نمونه برجسته این مورد کوبا است، که سعی می‌کند تولید نیشکر را به حداکثر برساند، کوبا از فروش نیشکر، برای خریدماشین آلات و لوازم مورد نیاز جهت توسعه شاخه‌های جدید تولید سودمی‌جوید، بسیاری از کشورهای صادر کننده نفت ازدرآمدهای حاصل از آن برای توسعه سایر شاخه‌های اقتصاد استفاده می‌کنند. ونزوئلا، نیروی الجزایر مسأله را بدین شکل بیان کرده است: «کشت نفت برای دروکردن صنعت ضروری است.»

برای ایجاد صنعت ملی سرمایه گذاری وسیعی لازم است. اما کشورهای آفریقایی سرمایه ملی اندکی دارند، و به‌سبب توسعه‌نیافتگی، آهنگ انباشت سرمایه در آنها پایین است. قدرت خرید اندک جمعیت و محدودیت بازارداخلی نیز ایجاد بنگاه‌های صنعتی جدیدرا، که تنها وقتی تولیدانبوه انجام دهند سودآور هستند، محدودمی کند. بدین ترتیب، کشورهای رو به رشد خودرا دردور باطلی گرفتار می بینند، که راه‌هایی از آن انجام دگرگونی‌های اجتماعی — اقتصادی ریشه‌ای است که امکانات پیشرفت رافراهم می‌آورد.

بقیه در شماره آینده

داستانی از مثنوی

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی

این سزای آنکه از یاران برید

باغبانی چون نظر درباغ کرد
دید چون دزدان به باغ خود سه مرد
یك فقیه ویك شریف و صوفیی
هریکی شوخی ،بدی، لایوفیی
گفت بااین‌ها مراصد حجت است
لیك جمع اندوجماعت قوت است
برنیایم یك‌تنه با سه نفر
پس ببرم‌شان نخست از یکدگر
هریکی را زآن دگر تنها کنم
چون که تنها شد سبالش برکنم
حیله کرد وکردصوفی را به راه
تاکند یارانش را با او تباه
گفت صوفی را بروسوی وثاق
یك‌گلیم آور برای این رفاق
رفت صوفی، گفت‌خلوت‌با دویار
تو فقیهی این شریف نامدار
ما به فتوای تو نانی می‌خوریم
ما به پر دانش تو می‌پریم
وین دگر شه‌زاده وسلطان ماست
سید است ، ازخاندان‌مصطفاست
کیست این‌صوفی‌شکمخوارخسیس
تا بود باچون شما شاهان جلیس
چون بیاید مر ورا پنبه کنید
هفته‌ای بر باغ و راغ من زنید
باغ چبود؟ جان‌من آن شماست
ای‌شمابوده مراچون چشم راست
وسوسه کرد ومرایشان را فریفت
آه کز یاران نمی‌باید شکیفت
چون به‌ره‌کردند صوفی‌را و رفت
خصم‌شداندرپی‌اش باچوب زفت
گفت ای سك صوفیی کو از ستیز
اندر آید باغ مردم تیز تیز
این چنیدت ره نمود و بایزید ؟
ازکدامین شیخ و پیرت این‌رسید؟
کوفت صوفی را چو تنها یافتش
نیم کشتش کرد و سر بشکافتش
گفت‌صوفی: آن‌من بگذشت، لیك
ای رفیقان پاس خود دارید نیك
مرمرا اغیار دانستید هان
نیستم اغیارتر زین قلتبان
آنچه‌من‌خوردم‌شمار اخوردنی است
واین‌چنین‌شربت‌سزای‌هردنی‌است
چون زصوفی گشت فارغ باغبان
یك بهانه کرد زآن پس جنس آن
کای شریف من، برو سوی وثاق
که زبهرچاشت پختم من رقاق
بر در خانه بگو قیماز را
تا بیارد آن رقاق و قاز را
چون به‌ره‌کردش، بگفت‌ای‌تیزبین
تو فقیهی ،ظاهر است‌این و یقین
او شریفی می‌کند دعوی سرد
مادر او را که می‌داند چه‌کرد
خویشتن را بر علی و بر نبی
بسته است و در زمانه بس غبی
آنچه‌گفت آن باغبان بلفضول
حال او بد دور از اولاد رسول
گر نبودی او نتیجهٔ مرتدان
کی چنین گفتی برای خاندان
خواند افسونها،شنید آن را فقیه
در پی‌اش رفت آن ستمکار سفیه
گفت‌ای‌خر، اندرین‌باغت که‌خواند؟
دزدی از پیغمبرت میراث ماند؟
شیر را بچه همی ماند بدو
تو به پیغمبر چه می‌مانی؟ بگو.
شد شریف از زخم‌آن ظالم‌خراب
با فقیه اوگفت من جستم ازآب
پای‌دار اکنون‌که ماندی فردوکم
چون‌دهل‌شو، زخم‌می‌خور برشکم
گر شریف و لایق و همدم نیم
از چنین ظالم ترا من کم نیم
شد از او فارغ ،بیامدکای فقیه
چه فقیهی ؟ای تو ننك هر سفیه
فتوی‌ات این‌است؟ای‌بریده‌دست
کاندر آیی و نگویی: امر هست؟
این‌چنین‌رخصت‌بخواندی‌دروسیط
یا بدست این مسئله اندر محیط
گفت‌حق استت، بزن، دستت‌رسید
این سزای آن‌که از یاران برید

بقیه از صفحه ۴

فراموشی یعنی چه؟

رایج شد. هواداران این نظریه، ازراه تجربی نشان می‌دهند که چگونه یادگیری یك‌موضوع، بریادگیری موضوع دیگری که بااولی شبیه است، اثرمی‌گذارد. نتیجهٔ کلی آزمایش‌های زیادی که دراین باره انجام گرفته منجر به دومسألهٔ اساسی شد.

۱) یادگیری پشت‌سرهم، دربه‌خاطر آوردن موضوع مشابه قبلی، اثر منفی می‌گذارد.

۲) موضوعی که قبلا یادگرفته شده، به‌سختی مانع یادگیری موضوعی که‌شبیه آن است، می‌شود.

روان‌شناسان امریکایی، برای روشن‌کردن این مساله‌ها، به‌مفهوم «رقابت» متوسل می‌شوند، مفهومی که چه درجهان‌بینی رسمی و چه درکارهای روزمرهٔ اجتماع سرمایه‌داری، اهمیت بسیار دارد. به‌نظر این روان‌شناسان، وقتی که مامی‌خواهیم چیزی را بخاطر آوریم، بین پاسخ‌های مشابه، ولی متفاوت مبارزهٔ رقابتی در درمی‌گیرد، درست مثل هرزدوخوردی که پیروزی باکسی است که نیرومندتر است، دراین‌جاهم، عکس‌العمل پاسخی نیرومندتر، موقعیت ضعیف‌تر را به‌کنار می‌زند. وعلت این‌که، موضوعی مانع یادگرفتن ویا به‌خاطر آوردن موضوع مشابه آن می‌شود، همین است. ولی، ممکن است این وضع‌هم پیش‌آید که موضوعی که درابتدا «سرکوب» شده است، ناگهان «سربلندکند» وآن وقت است که به‌یادآمدن‌خاطره‌ها، پیش‌می‌آید.

مرکز ثقل نظریهٔ «عامل بازدارنده» برخود روند «به‌خاطر آوردن» قرار دارد، وازاین جهت برنظریه‌هایی که توضیح فراموشی را در «اثرها» جستجو می‌کنند، برتری دارد، زیرا همانطورکه قبلا هم گفتیم، نظریهٔ «اثرها» منجر به تناقض می‌شود، آنهاهم عیناً باقی می‌مانند وهم تغییرشکل میدهند.

ولی، نظریه «عامل بازدارنده» هم، اعتراض‌هایی را برانگیخت. قبل از همه، چرا باید پاسخ‌ها وعکس‌العمل‌های مشابه، باهم مخلوط شوند وبایکدیگر مبارزه کنند؟ مگرنه این است که اغلب، همین شباهت است که موجب به یادآمدن چیزی می‌شود؟ ولی اعتراض اصلی که به‌این نظریه وارد است، به اینجا مربوط می‌شودکه اثرهای حافظه وعکس‌العمل‌های‌جوابی رابه‌صورت «وجود» های‌مستقلی درنظر میگیردکه هرکدام زندگی خودرا میگذرانند، تغییر شکل میدهند، باهم به مبارزه برمی‌خیزند وغیره. دراین میان،خود انسان وشخصیت او، به‌صورت ناظر بیگانه‌ای درمی‌آیدکه تمامی‌روندهای مربوط به‌حافظه، جدا از او وبدون‌دخالت او،جریان‌پیدامی‌کند. ولی مگرپدیده‌های حافظه باعلاقه‌ها، کشش‌ها، تمایل‌ها، وهمهٔ آنچه که به‌شخصیت‌فعال آدمی بستگی‌دارد، بی‌ارتباط است؟ کار وفعالیت روزمره نشان می‌دهدکه این‌طور نیست. پروفسور **سمیرنوف**، دانشمند شوروی و متخصص بزرگ درموضوع حافظه، دربارهٔ این حقیقت صحبت میکند. دانش آموزی که در درس تاریخ موفقیتی ندارد، خیلی خوب ودقیق، پیش‌آمدهای ورزشی را باتمام جزئیات موضوعی وزمانی آنها، به‌خاطر دارد، دراینجا نمی‌شود، اهمیت روشن علاقه‌ها و خواستهای این دانش‌آموز را نفی‌کرد.

احتمالا هرپزشکی که به‌مطالعهٔ بیماریهای روانی مشغول باشد، به نقش شخصیت درروند فراموشی، پی برده باشد. **زیگموند فروید**، بنیان‌گذار پسیکو-آنالیز، نارسایی‌های جدی حافظه‌ای را، درمورد بیمارانی که از هیستری رنج می‌بردند، یادداشت میکرد. اومتوجه شدکه بیمار همهٔ آنچه راکه مربوط به فشار سخت زندگی وموقعیت‌های رنج‌آوری که منجربه بیماری عصبی اوشده است، فراموش‌کرده است. **فروید**، ضمن «روانشناسی بالینی زندگی روزانه» هم متوجه نمونه‌های بسیاری ازفراموشی‌های عادی مربوط به‌نام وفامیل افراد ویا جای چیزها وغیر آن شد، که علت آنها، بی‌علاقگی، دشمنی ودیگر احساس های منفی بوده‌است. این حقیقت راکه **داستایوسکی**، موضوع رمان خودش را فراموش‌کرده بود (وما در ابتدای مقاله ازآن گفتگو کردیم)، می‌توان به‌این ترتیب توضیح دادکه نویسنده به‌سختی می‌توانست حادثه‌هایی از زندگی شخصی خودش را، که‌در نوشتهٔ خود منعکس کرده بود، به‌خاطر بیاورد.

فروید، مفهوم «پاکسازی» رادرروان‌شناسی واردمی‌کند وآن‌را به‌معنای روند خاصی می‌گیردکه استعداد بیرون‌کردن همهٔ خاطره‌هایی رادارد، که برای شخصیت، ناخوش‌آیند وبرخورنده‌است. این‌گونه‌فراموشی به‌خصوص ازنظرزیستی اهمیت دارد، همهٔ اندیشه‌های مزاحم «پاك» می‌شوند وآدمی تاحدی ازغم‌وغصه‌های زیادی، نجات پیدا می‌کند.[1]

ای.پ.پاولوف، برای مفهوم «پاکسازی» **فروید** ارزش‌زیادی قایل بودو آن راکمکی برای درك بهتر مکانیسم «مانع درونی» خود می‌دانست. **پاولوف**، خاموشی بازتاب‌های شرطی را به معنای ازبین رفتن آنها نمی‌داند، بلکه نتیجهٔ مانعی می‌شمارد که درقسمت‌های مربوطه قشرخارجی مغزپدید می‌آید. این مانع، دراوضاع واحوال معینی، ممکن است ازبین‌برود ودرنتیجه، بازتاب شرطی‌خاموش شده، دوباره زنده شود.

البته، موردهایی ازفراموشی وجود داردکه نمی‌توان آنها رابه علت‌های مربوط به «پاکسازی» (مانع‌درونی) مربوط کرد. علاوه برآن اغلب فراموشی، به معنای یك «خلاء» وفقدان‌کامل پاسخ نیست، بلکه به صورت یك‌بازسازی نادرست است. برای روشن‌کردن سازوکارفراموشی. باید دراین‌جهت، یعنی نادرستی در پدیده‌های حافظه (اشتباه‌ها وتغییرشکل‌ها) هم، مطالعهٔ آزمایشی دقیقی بشود.

نویسندهٔ این‌مقاله، درهیجدهمین کنگره بین‌المللی روانشناسی (مسکو، سال ۱۹۶۶)، برای توضیح این مطلب، یعنی برای مطالعه تغییرها واشتباه‌هایی که ضمن بازسازی‌های مکرریك موضوع وهمچنین ردیف این بازسازی‌ها پیش می‌آید، **نظریهٔ احتمالی به‌یادآوردن** را مطرح کرد.

ماهیت‌این نظریه، چنین است. بسیاری از روانشناسان خاطره‌هارا به‌عنوان محصول آماده‌ای که نتیجه‌ای ازجریان های دیگر حافظه ــ مثل به‌یاد آوردن، حرکت اثرها ووجود مانع‌ها ــ می‌باشد، تلقی می‌کنند. به‌عبارت دیگر، بنابر نظریهٔ آنها، طرح «خاطره» از قبل وبرمبنای آنچه‌که برسر اثرهای حافظه‌آمده است ویا روندی که درجریان یادگیری‌وجود داشته است وغیرآن، دقیقاً وبه‌طور کامل آماده شده است. نظریهٔ احتمالی به‌یادآوردن هم اهمیت این جریان‌ها که

۱ــ دریسیکو آنالیز، نقش سرکوبی تمایل‌های غیرارادی راهم که برای شخصیت قابل قبول نیست، به‌عهده «پاکسازی» می‌گذارند. ولی‌ما دراینجا تنها به آنچه مربوط به‌فراموشی است، می‌پردازیم.

بقیه در شماره آینده

برگردان از: ب . کیوان

۳

مسائل صنعتی شدن کشورهای در حال رشد

اغلب کشورهای رهایی یافته اکنون در راه تنوع اقتصاد و گسترش صنعت‌خود گام نهاده‌اند. دربسیاری از طرح‌ها و برنامه‌های رشدکشور های آسیا، افریقا وامریکای لاتین، افزایش قابل ملاحظه سهم صنعت را در درآمد ملی و توزیع عمومی سرمایه گذاری‌های جدید پیش‌بینی می‌کنند.

با این‌همه، امکانات چنین تحولی دراقتصاد ملی به میزان زیادی به‌طبیعت طبقاتی دولت، خصلت سیاست اقتصادی و قابلیت این سیاست در دفاع از منافع گسترش مستقلانه‌کشور بستگی دارد. در شرایط تعقیب سیاست ضد امپریالیستی و توسعه روابط اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی این امکانات بیشتر می شود و آهنگ‌های گسترش صنعتی می‌تواند فزونی‌یابد. در مواردی‌که دولت نوپایی در راه‌رشد سرمایه‌داری گام می نهد و از مبارزه با امپریالیسم روی می گرداند، روندهای یاد شده متوقف می‌شود. وبرای فعالیت سرمایه خارجی وبرقراری شکل های جدید وابستگی اقتصادی‌زمینه‌های مساعد وسیعی فراهم می‌آید.

بیلان رشداقتصادی‌طی‌سال‌های‌اخیر به وضوح نشان می دهدکه مسأله تناسب بین اقتصاد کشاورزی و صنعت هنوز با راه‌حل خود بسی فاصله دارد. دربسیاری موارد، ضمن اقدام درجهت‌گسترش‌صنعت به‌ضرورت افزایش تولید کشاورزی‌توجه لازم معطوف نشده است. مخصوصاً حفظ مناسبات کهنه تولیدی در روستا از برقراری رابطه بین شهر و روستا جلوگیری نموده. بازار فروش محصولات صنعتی رامحدود می‌سازد واقدام درزمینه بالا بردن سطح علمی ــ فنی تولید در کشاورزی ومعمول‌کردن‌کودها وماشین‌ها را به صفر می رساند. سطح نازل تولید کشاورزی بیش از پیش دولت‌های نوپا را وامی دارد که سهم عمده‌ای از منابع ارزی خودرا بجای‌خرید لوازم وتجهیزات صرف تهیه محصولات غذایی نمایند.

البته، عقب ماندگی کشاورزی رشد صنعت رامتوقف می‌سازد. اما تحلیل‌رابطه صنعت و کشاورزی پای مسأله دیگری را به میان می آورد: دقیقاً آن شاخه‌های صنعت‌که برای تأمین معقولانه ترین تأثیر متقابل شهر و روستا برتری دارند، کدامند، توسعه متناسب و شتابان کشاورزی در مجموع آن چیست؟

بدیهی است‌که درهرکشور و در هر مرحله مفروض تناسب و تأثیر متقابل صنعت‌کشاورزی باید با توجه به مجموع شرایط‌کنکرت مشخص شود. دراین زمینه نسخه های استانداردی وجود ندارد. در موارد معینی، تأثیر حداکثر اقتصادی می‌تواند از رشد شتابان تولیدکودها یا تولید پمپ‌های آب برای تنظیم آبیاری نتیجه‌شود. درکشورهایی‌که تراکم‌جمعیت اندکی دارند، گاه معقولانهٔ است‌که به تولید محلی تراکتورها و ماشین‌های کشاورزی تکیه نمایند. در موارد عدیده سازماندهی تغیر شکل محلی تولید کشاورزی وتوسعه‌پایه‌مواداولیه متناسب‌با ظرفیت‌های‌صنعتی‌موجود بسیارسودمنداست.

پیرامون مسأله نقش تولید کوچك درروند صنعتی شدن کشورهای رهائی‌یافته بحث‌های‌زیادی‌جریان دارد. اکثریت دانشمدان شرق و خارجی اکنون با این فکر موافق‌اند که تولید پیشه‌ورانه نمی‌تواند پایهٔ صنعتی شدن باشد، اما اهمیت دارد که دراین روند توجه‌زیادی نسبت به آن معطوف گردد.

تولید پیشه‌ورانه ایجاب نمی‌کندکه به‌یکباره اقدام به سرمایه گذاری‌های کلان شود، این تولید سطح اشتغال‌را بالا می‌برد و پس‌اندازهای کوچك را بگردش درمی‌آورد. تولید پیشه‌ورانه‌در مقیاس‌معینی بازارداخلی راتوسعه‌می‌دهد، صدور برخی‌کالاهای ناکافی رامنع‌می‌کند و به‌شکل‌بندی کادرهای فنی وغیره‌یاری می‌رساند (اشخاصی که‌قبلا پیشه‌معینی‌دارند، خیلی‌بهتر آماده‌اندکه حرفه‌صنعتی‌جدید کسب نمایند).

برخی هواداران تولید پیشه‌ورانه معتقدندکه این تولید کمتر به‌سرمایهٔ خارجی وابسته است، استقلال اقتصادی را حفظ‌می‌کند و روند گسترش‌اقتصادی را بیشتر هماهنك و تدریجی می‌سازد.

آنها در این مورد اغلب ژاپن را مثال می‌آورند، بی آنکه به یك موضوع مخصوصاً مهم توجه داشته باشند: تولید کوچك‌درصنعتی‌شدن این کشور نقش‌فرعی ایفاءکرده وهنوز دارای‌چنین‌نقشی‌است.

بی‌شك تولیدکوچك می تواند در پیشرفت عمومی اقتصادی جای شایسته‌ای احرازکند. این‌تولید به‌عنوان شکل کمکی مهم درگسترش تولید و بالابردن سطح اشتغال به حداکثر حمایت نیاز دارد. دقیقاًهمین هدف‌ها درآن‌موقع برای تولیدکوچك‌شوروی مطرح بود. البته بازشناختن اهمیت تولید کوچك و امکانات وسیع‌آن به هیچ وجه به معنای‌هم آوایی با تئوری پردازانی نیست‌که معتقدند، این‌تولید می‌تواند درجریان صنعتی‌شدن کشورهای نوپای در حال رشد جای پایه رابگیرد. تولیدکوچك‌ضمن یاری‌رساندن به حل برخی مسایل که در برابر کشورهای‌یادشده مطرح میشود، بسیاری ازمسایل‌دیگر راتشدید می‌کند. براساس تولیدپیشه‌ورانه نمی‌توان به تأمین‌آهنگ های عالی یك تولیدگسترده پرداخت. بازده فوق‌العاده نازل وجه تمایز تولید کوچك است. ازاین رو برای غلبه‌کردن برعقب ماندگی اقتصادی وبدست‌آوردن موقعیت برابرانه در مناسبات اقتصادی بین‌المللی به‌این تولید نمی توان تکیه نمود. قابلیت رقابت تولید موسسه های کوچك‌در بازارجهانی بسیارناچیزاست. بنابه قاعده‌کلی این تولید به کمك‌های مالی قابل ملاحظه‌ای نیاز دارد و به واسطه کمیت ناچیزخود نمی تواند پاسخگوی صادرات باشد. وانگهی‌تاریخ بسیاری ازکشورها نشان می‌دهد، به مقیاسی که یك‌کشور دراقتصادجهانی گام می‌نهد، تولیدکوچك‌ناچارمی‌شود، درمقابل تولید وارداتی‌سرتسلیم‌فرآورد. درشرایط کنونی، تولید کوچك تنها با سدی از تدابیرحمایتگرانه‌تجارتی، بخشودگی‌های گوناگون وکمك‌های مالی می‌تواند دوام آورد. وزن مخصوص تولیدکوچك که در کشورهای درراه رشد دراوج قرار دارد، بدواً بازتابی ازعقب ماندگی وموقعیت نابرابرشان دراقتصاد جهانی‌است.

خصلت حادی‌که مسأله بیکاری پیدا می‌کند، علت مهم دیگری برای حفظ وحتی غالباً پیشرفت تولید کوچك در قلمرو دولت‌های جوان است. گرایش به بالا بردن سطح اشتغال، دولت‌های بسیاری ازکشورهای رهایی یافته را فرامی‌خواندکه درمقیاس وسیعی درکارگاههای‌ساختمان‌سازی درمصنوعات کمکی، اغلب حتی‌هنگام اجرا و بهره‌برداری از مؤسسه‌های بسیار مهم جدید به‌کار دستی‌که بطور ناچیز مکانیزه شده، روآورند، درحالی‌که انقلاب علمی وفنی در کشورهای بسیار پیشرفته، محرك جانشین شدن مداوم‌و شتابان تجهیزات نوبه جای لوازم و وسایل کهنه‌است، با این‌همه، هنوز درکشورهای نوپا به‌لحاظ این‌که ترجیح می دهند، کمیت زیاد از نیروی‌کاربکارگمارده شودازتکنیك جدید استفاده‌نمی‌کنند. درعین حال نیازهای گسترش تولید، نوسازی دستگاه تولید و کسب موقعیت هم ارز در اقتصاد جهانی کشورهای رهایی‌یافته را درجهت کسب حداکثر صنایع بزرك جدید سوق‌می‌دهد.

ازآن این نتیجه بدست می‌آید که ترکیب مداوم وچند شکلی تولیدکوچك وبزرك یکی از ویژگی‌های صنعتی شدن کشورهای در راه رشد است. مؤسسه‌های کوچك ضمن برآوردن نیازهای روزانه مردم، در تولید وسایل کمکی، قطعات گوناگون ولوازم بسته بندی برای مؤسسه‌های بزرك تخصصی‌شرکت دارند. صنایع‌بزرك به‌نوبه خود موسسه‌های‌کوچك راازحیث مواداولیه‌که بازمانده‌تولیدشان است، تغذیه می کنند. یك چنین همیاری در مواردی که‌درمقیاس وسیعی‌انجام‌گیرد، به تخصصی شدن معقولانه واعتلای مؤثر تولید درمجموع آن یاری می‌رساند.

البته دراین زمینه‌باید به‌یك مسأله مهم اجتماعی‌ــاقتصادی توجه داشت: آیا تولیدکوچك به کدام قلمرو باید تکیه کند ــ به‌قلمرو تولید خصوصی‌یا به قلمرو بخش دولتی؟ درحالت نخست این تولید بارشد شتابان سرمایه‌داری خدمت‌می‌کند و درحالت دوم دراین یاآن‌مقیاس روند یادشده رامحدود خواهدکرد. درکشورهایی‌که راه رشد غیر سرمایه‌داری را انتخاب کرده‌اند، وابستگی تولید کوچك به بخش دولتی خواهد توانست شالوده‌ای برای رشد آتی سوسیالیستی باشد.

مسأله رابطه صنایع سنگین و سبك بسیار بغرنج‌است. درعصرما، وظیفه‌ای‌که مبتنی برتشدید گسترش صنایع‌سنگین وپی‌افکندن شالودهٔ‌ملی‌تولیدوسایل‌تولید است، تنها در برابر گروه محدودی از کشورهاچون‌مکزیك، برزیل، شیلی، آرژانتین هند، جمهوری‌عربی مصرمطرح است. آنها برای‌حل‌چنین وظیفه‌ای از شرایط کافی برخوردارند: مانند منابع انباشت، بازارهای فروش وکادرهای متخصص (هر چند آنها درجریان ایجاد صنایع سنگین ملی نسبت به رعایت‌وملاحظهٔ این‌شرایط درنگ نکرده‌اند).

گسترش مقدماتی صنایع سنگین (چنانکه تجربهٔ شوروی آن رانشان‌داد) امکان دگرگون ساختن مجموع اقتصاد ملی‌را در مدت‌بسیارکوتاهی به‌روی این کشورها گشود و نرخ رشد را افزایش داد. با این‌همه، برای‌اکثریت‌کشورهای در راه رشد، دورنمای پی افکندن کمپلکس‌گسترده‌ای از صنایع سنگین در آینده نزدیك درچارچوب شرایط‌کنونی چندان واقعی نیست. نمی‌توان از نظر دورداشت‌که‌کالاهای صنایع سنگین هنوز دربازار داخلی دولت‌های نوپاکه متکی برتولیدکوچك دهقانی‌اند، تقاضای بسیار اندکی دارند. تخصصی نمودن محدود اقتصاد ملی‌که به‌طوراساسی متوجه‌صادرات باشد، به‌آهنگ‌های توسعهٔ ناچیز بازار برای محصولات صنعتی که به نیازهای تولید اختصاص یافته‌اند، منتهی می‌شود. ازآن این نتیجه بدست می‌آیدکه درجهٔ گسترش‌بازار داخلی‌تأثیرقابل‌ملاحظه‌ای روی پیشرفت صنعتی شدن در هر کشور بجای می‌گذارد.

بقیه در شماره آینده

بقیه از صفحه ۳

بررسی قوانین تکامل اجتماعی

دیریست که مارکس و انگلس بیهودگی کاربرد قوانین بیولوژی را در تبیین روابط اجتماعی به اثبات رسانیده‌اند. مارکس در نامه مورخ ۲۷ ژوئن ۱۸۷۰ خودخطاب به **کوگلمن** نوشت: «درحقیقت آقای **لانک** به‌کشف بزرگی نایل‌آمده است. تمام تاریخ بایدتابع یگانه‌قانون عظیم‌طبیعت گردد. این‌قانون طبیعت، جملهٔ **مبارزه برای هستی** است (عبارت داروین که بدین معنا بکاربرده شده و به صورت جملهٔ ساده درآمده است). محتوی این‌جمله قانون **مالتوسی**[۲] جمعیت‌بـا اضافه جمعیت‌است. بنابراین، بجای تجزیه وتحلیل **مبارزه برای هستی**، آنطور که ازلحاظ تاریخی درشکل‌های مختلف ومشخص اجتماعی نمودار می گردد، کافی است هرمبارزهٔ مشخص (کنکرت) به قالب جملهٔ **مبارزه برای هستی** درآید و این‌جمله‌به وهمیات مالتوس درباره جمعیت تغییرشکل یابد. اعتراف می کنیم که این شیوه برای ذهن‌های نادان وکاهلان پرافـاده وفضل‌فروشان بسیارمؤثراست» مارکس و انگلس با افشای بیهوده‌گویی **مالتوس** درباره «اضافه جمعیت» که «مبارزه برای‌زندگی» رابرمی‌انگیزند، ثابت کرده‌اند که بیکاری‌وفقرزحمتکشان نتیجهٔ «قوانین جاوید طبیعت» نبوده، بلکه ازشیوه‌های تولیدسرمایه‌داری‌سرچشمه می گیرند.

آنچه که دربارهٔ ناممکن بودن‌کاربرد مقوله‌های زیست‌شناسی درجامعه گفته شد درمورد کوشش‌هایی که درتبیین تکامل‌تاریخی براساس قوانین‌مکانیك، فیزیك وغیره بعمل می‌آید، معتبراست. برای اثبات این امرکافی است ازتئوری «تعادل انرژی» **باگدانف** سخن بمیان آوریم که عبارت پردازی‌های انتزاعی درباره افزایش‌یاکاهش «انرژی پیچیدهٔ اجتماعی» راجانشین تجزیه وتحلیل روابط‌طبقات می‌ساخت[۳]. **اولیانف‌ورشکستگی‌این‌نوع مفهوم‌آفرینی‌هادرباره پدیده‌های اجتماعی** را باثبات رسانیده. او درکتاب خود یادآور شده است که کاربرد مفاهیمی چون «انتخاب»، «جذب‌ودفع» انرژی، تعادل‌انرژی وغیره درقلمروعلوم اجتماعی‌جیزی جزپرگویی توخالی نیست. این‌مقوله‌ها درخارج ازقلمروکاربرد قانونی‌شان‌محتوی خود را بکلی از دست می‌دهند. بنابراین، تا زمانی که پدیده‌های اجتماعی قبای اصطلاحات فیزیك، زیست‌شناسی وغیره رابرتن دارند، بدرستی دربیان نمی‌آیند. «درحقیقت، باتوسل به‌این مفاهیم نمی‌توان به‌مطالعه پدیده‌های اجتماعی و تدوین اسلوب علوم اجتماعی پرداخت. هیچ چیزآسان‌ترازاین نیست که روی پدیده‌هایی چون بحران‌ها، انقلابات، مبارزهٔ طبقاتی‌وغیره برچسب «انرژی» یا «بیوسوسیولوژی» چسبانیده شود. هیچ چیز نازاتر، اسکولاستیکی‌تر و بی‌روح‌تر ازایـن شیوه عمل نیست».

جای تعجب است که باوجود چنین اظهارات صریحی ازجانب بنیانگذاران فلسفهٔ‌علمی بازبرخی‌ازمنتقدان‌معاصرمادیت تاریخی‌می‌کوشند نظریات‌ناتورالیستی درباره تکامل اجتماعی را به‌آنان نسبت دهند وبگویند که آنها این‌روندرا کاملا تـابع‌قوانین طبیعت می‌دانند. یکی‌ازاین منتقدان، **مایو** پروفسورکانادایی است. اومی‌گوید: «**این مطلب** که جامعه بشری برحسب همان قوانینی تحول می‌یابد که شیوهٔ فیزیك است وقوانین فیزیك وتکامل بیولوژیك در قلمرو حیوانی می‌توانند مستقیماً درتوصیف جامعهٔ بشری بکاررونـد، سخن‌نادرست وخطرناکی است». **مایو** شناخت قوانین عام دیالك‌تیك راکه هم‌برای جامعه وهم‌برای طبیعت معتبر است، کوششی‌درراه بسط قوانین طبیعت درجامعه‌می‌داند. البته، باوجود این، هیچ‌نیازی بکاربرد قوانین دیالك‌تیك درجامعه وجود ندارد. زیرا آنها ترکیب روندهایی هستند که درتحول اجتماعی وتـاریخی و همچنین درطبیعت رخ می‌نمایند. شناخت یگانگی‌جهان وبنابراین، باورداشتن به‌وجودقوانین عام تحول دیالك‌تیك‌موضوعی است که با تبیین زندگی اجتماعی بیاری این یا آن قوانین ویژه فیزیك، تحول بیولوژیك وغیره‌کاملا فرقدارد.

چشم فروبستن به‌خصلت اصلی پدیده‌های اجتماعی بـا فلسفهٔ علمی بیگانه است. فلسفهٔ علمی معتقد است که زندگی اجتماعی بفرمـان قوانین ویژهٔ خویش است. لذابرای شناخت این‌قوانین بایدازمقوله‌های خاص علوم اجتماعی سودجست که ازبنیاد باقوانین علوم طبیعت فرقدارند.

زیرنویس‌ها:

۱ــ مخصوصاً واقعیت نشان می‌دهد که جامعه شناسان مکتب زیست شناسی چگونه درتبیین نمودهای مشخص زندگی اجتماعی ازقلمروبیولوژی پافراترنهاده وبه عواملی‌اشاره می‌کنندکه با زیست‌شناسی‌هیچ‌ارتباطی ندارد. مثلا **او.هرتویك** یکی سردمداران مکتب «زیست شناسی» که معتقد بـه تشابه صورت‌بندی جامعه و ارگانیسم حیاتی‌است، زبان، حقوق، نیازبه‌دفاع وغیره را ازعوامل تحول‌اجتماعی قلمداد می‌کند.

۲ــ **مالتوس** اقتصاددان و کشیش (۱۸۳۴-۱۷۳۶) مولف‌کتاب «بررسی اصول جمعیت» است. به‌عقیدهٔ اورشد جمعیت وتولید مایحتاج زندگی با یکدیگر متناسب نیستند، زیراجمعیت به‌صورت هندسی وتولیدمواد مصرفی به‌صورت عددی افزایش می‌یابد. و همین امر باعث فقر، گرسنگی، بیکاری و انواع محرومیت‌ها می‌گردد.

مالتوس راه رهایی ازاین محرومیت‌ها راخودداری ازازدواج وتولیدمثل می‌دانست. طرفداران این «تئوری» اکنون توصیه‌های فوق‌را بکنارنهاده و برای تعادل جمعیت پیشنهاد می‌کنندکه زیادی نفوس باید با وسایل کشتار دسته جمعی نابودگردد.

۳ ــ نظر همین گرایش‌ها در میان نمایندگان جامعه شنـاسی معاصر بورژوایی، مخصوصاً در میان نمایندگان «میکروسوسیولوژی» دیده می شود که زندگی اجتماعی را برحسب مفاهیمی چـون «الکترون‌های اجتماعی»، «اتم‌های اجتماعی» وغیره تبیین می‌نمایند.

خوانندگان گرامی سوگند

که شماره‌های گذشته را خواسته‌اند

میتوانند از ساعت ۹ تا ۱۳ و ۱۶ تا ۲۰

به دفتر سوگند مراجعه کنند.

بقیه‌از شماره‌پیش

انسان گرایی‌در پویش تاریخ

فرهنگ جدید بـرخلاف اعتقادات سنتی مذهبی ـ فئودالی ، به انسان واقعی ومحسوس، به خوشی‌ها وناخوشی‌ها ، به منافع وآرزوهای دینوی این انسان‌توجه داشت.این فرهنگ مرد عمل‌وبا اراده‌ای را می‌ستود، که خود را بمنزله وجـودی مستقل می‌انگارد واز سرفرودآوردن در برابر سرنوشت امتناع می‌کند. انسانی که می‌خواهد سعادت را با دست‌های خود در این جهان بیافریند .

آثار **نظامی** شاعر و متفکر بزرك سدهٔ دوازدهم قدرت و زیبایی مردم‌عادی و برتری‌آنها را بـرحکام و مستبدان می‌ستاید.

در منظومه **خسرووشیرین**، **فرهاد** متهورانه از حق خـود مبنی بـردوست داشتن بانویی‌که شـاه مستبدی چـون **خسرو** بدو عشق می‌ورزد، دفاع‌می‌کند. **فرهاد** یـك زحمتکش است. وقتی پای آزمون پیش می‌آید، برتری فوق‌العادهٔ او بر**خسرو** نه‌تنها از لحاظ جسمی‌بلکه از لحاظ ذهنی واخلاقی‌نیز آشکارمی‌شود.

نظامی در منظومه **مخزن‌الاسرار** به استثمار و چپاول زحمتکشان‌اعتراض می‌کند. بر فروتنی و تسلیم‌مهـربطلان می‌کوبد، با مستبدان فئودال به‌مخالفت برمی‌خیزد و تمام شاهان چه خوب وچه بد را محکوم می‌کند. امـا نظامی راه واقعی رهـایی از ستـم و استبـداد را نمی‌دانست و نمی‌توانست بداند. با این همه او با رویای رستگاری آسمانی‌برای خود و دیگران لالایی نخواند و به‌حیات خردمندانه و عادلانه برروی زمین نظر داشت.

نظامی در آخـرین منظـومه‌اش، **اسکندرنامه**، اجتماعی آرمانی رامجسم می‌کندکه درآن تمام شهروندان‌کارمی‌کنند و از حقوق مساوی برخوردارند، او در این منظومه برابری ملی‌ونژادی‌و دوستی میان خلق‌ها را می‌ستاید.

در توصیف **نظامی** باید بگـوییم که او از طریق جامعهٔ مخفـی پیشه‌وران شهری‌که یکدیگر را «اخی» می نامیدند در پیوند مستقیم با توده‌ها بود.

آثار **شوستاروستاولی** شاعربزرك گرجی انباشته از انـدیشه‌های انسـان گرایانه است. او در منظومـه «**پهلوان پلنگینه‌پوش**» نه‌عشق مسیحی مجردانسان به‌انسـان و انسان بـه‌خدا، بلکه، عشق زمینی‌انسان‌واقعی‌رامی‌ستاید. **روستاولی** دوستی و شجاعت انسان ، خرد و قدرت اورا تحسین‌می‌کند. قهرمانان**روستاولی** از میهن‌پرستی عمیقی ملهم‌انـد و آماده دفاع از سرزمین مـادری خـود هستند. آنها تنها برقدرت، شجاعت و عزم خود تکیه دارند.

تصادفی نیست که محافل ارتجاعی در طی چندین سده به اشعار **روستاولی** حمله می‌کردند ومی‌کوشیدندانديشه‌های «گناه‌آلود» وشیوهٔ تفکر غیرمسیحی‌اورا خنثی‌کنند. آنها در قهرمانان**روستاولی** دقیقاً نفی «قهرمانان» خود را می‌دیدند اندیشه‌های انسان‌گـرایانه درفـرهنك دموکـراتیك قرون‌وسطـایی ارمنستان بروشنی نمایان است. شعرای‌آینده‌نگر ازآن‌دفاع‌می‌کردندودرهنرمینیاتوریست‌ها و موسیقیدانان آن دیار انعکاس یافته است. مشخص‌ترین چهره در این رابطه، **فریك** شاعر برجسته ارمنی (سده‌ی۱۲) است. **فریك** نابرابری‌اجتماعی‌را به‌زیر تازیانه انتقـادکشید و خشم خود را از نابسامانی نظـامی‌که به برخی‌ثـروتهای بی‌کران بخشیده وبقیه را از ضروریات اولیه زندگی محروم‌کرده بیان داشت.

اندیشه‌های‌انسان‌گرایانه‌حماسه‌های خلقی بر تکامل فرهنگ شهری فرانسه سده‌های‌میانه (پایان‌سده ۱۱ تا نیمه‌سده ۱۳) اثر گذاشت.

داستان‌های منظوم طنزآمیز که وجه مشخصه آندوره بود، آزخـودخواهـی‌و تنگ‌نظری کشیشان را مسخره میکرد و درعوض، تیزهوشی‌وکاردانی‌فرزندان خلق رامی ستود.

اشعارجالب سده‌ی سیزدهم، داستان **رنار** وترانه **رولان**، کـه سالوس وریای کشیشان‌وخرافات آنان‌رابطورکلی‌محکوم مـی‌کرد، نه‌تنها بر ادبیات‌فـرانسه بلکه ادبیات تقریباً تمامی‌اروپای غربـی عهد **رنسانس** اثر گذاشت.

اندیشه‌هایی کـه در این داستانهای منظوم بویـژه داستان **رنار** و **روستایـی مضحك** بیـان شده‌بود، بعدها بوسیـله انسان‌گرایان بورژوا چون**مولیر** و**گوته** مورد استفاده قرار گرفت.

همه می‌دانیم که جنگهای صدساله و قیام‌هـای دهقانی بویژه چهره قهرمانانه **ژاندارك** اثر بسیارعمیقی‌برتکامل‌ادبیات فرانسه در سده‌هـای ۱۴ و ۱۵ داشت.

ایتالیای سده‌ی ۱۳ و۱۴ شعر قومی «مکتب سیسیلی» و «سبك مطبوع نوین» (Dolce Stil Nuovo) را بـوجود آورد.

گوئیدوگوئینی‌زلی و **گوئیدو‌ـ کاوالکانتی** شعرای‌سده‌ی ۱۳ باکنـار گذاردن مریم‌عذرا، قهرمان سنتی اشعار کلیسایی، این‌باکرهٔ آرمانی‌شده‌را به‌چهره‌ای دنیوی‌تبدیل کردند. **پترارك** و **بوکاچیو** هردواز این شعرا وام بسیار گرفتند.

تحلیل اثـرات انـدیشه‌های‌انسان گـرایانه توده‌ها برایدئولوژی متفکران پـیشرو وشخصیت‌های اجتماعی سده‌هـای میانه‌و برشکل‌گیری‌انسان‌گرایی بورژوائی **رنسانس** موضوع مطـالعه‌ای خـاص است. اما بدون رجوع کافی به‌تمام‌منابع و مواد، کافی است دراینجا یادآورشویم که ایـن اندیشه‌ها وآرمان‌هـا به **رنسانس** منحصرنبوده است. چنانکه‌دیدیم تاریخ‌این اندیشه‌ها به‌تاریخ‌مبارزه‌فرودستان‌علیه هر نوع استثمار، برده‌داری‌یا فئودالی‌بازمـی گردد، واین اندیشه‌ها نخست در اشکال متنوع‌فولکلور بیان‌گشتند.

شرایط اجتماعی ـ تـاریخی خاص تکامل ملی هرقوم این‌اندیشه‌ها رابدید آورد ، و این شرایط بنوبه‌ی خود عمق وشکل بیان‌آنها را تعیین کرد . علیرغم تنوع ، درتمام‌آنها احترام مشابهی‌برای استثمارشدگان‌و ستمکشان، برای‌آزادی، حقوق و سعادت زحمتکشان بیان شده ،و در تحلیل نهایی ، آنها بـه بیان ارزش فطری‌زحمتکشان می‌پردازند .

تصورات وآرزوهای انسان‌گرایانه بـر تکامل اندیشهٔ چهره‌هـای مترقی‌و فلاسفه نفوذفراوان داشت . این‌تصورات وآرزوهادرایدئولوژی‌طبقات ونیروهای اجتماعی‌مترقی دراین یاآن‌دورهٔ‌تاریخی بویژه در آثار ایدئولوگ‌های بورژوا در مـرحله‌ای‌که بـورژوازی از لحاظ تاریخی نیروی مترقی بود، بیان تئوریك یافتند .

رنسانس شاهد پیدایش دو گرایش درانديشه‌های انسان‌گرایانه بودگرایش‌ـ هایی که وجه اشتراك آنها، مخالفتشان‌با نظم فئودالی‌وکلیسا بود. اما وجوه‌افتراق بیشتری داشتند، چـرا که از ریشه‌های اجتماعی‌کاملا متفاوتی‌نشأت‌گرفته‌بودند، وبه مسایل‌وعلایق متفاوتی می‌پرداختند یکی‌ازاین گرایش‌ها در آثار متفکران بورژوازی نوخـاسته سده‌های ۱۷و۱۸ (گرچه در برخی از کشورهادر سده ۱۳ آغازشد) تجلی یافت، و گرایش دیگـر بوسیله نمایندگان‌جنبش آزادی‌بخش‌خلق‌و سوسیالیست‌هاو کمونیست‌های تخیلی‌دنبال شد.

بقیه از صفحه ۳

تحول آرایش...

متمایزند. آنان چه به این‌علت و چه به علت پراکندگی املاك خود وچه به علت حائز بودن مقامات‌سلطنتی‌یاامورديوانی یا مسئولیت‌هائی در امور دینی، عموماً محتاج‌واسطه‌هائی‌بودند که «شیخ‌نجم‌الدین» آن واسطه‌ها را تحت نام «طـایفهٔ دوم» به صورت «مبـاشران وکـدخدایان و نمایندگان» توصیف‌کرده است.

در واقع، تاریخ ایـران در سراسر دورهٔ طویل فئودالیسم که جامعه عمدتهٔ به اقتصادمبتنی‌بر تولیدکشاورزی‌بامناسبات «ارباب‌ـرعیتی» متکی بود، مهرونشان حاکمیت ملاکان بزرك رابرچهره داشته است. هرچندکه این ملاکان بزرك‌ممکن بود ایرانی‌الاصل یا عرب یا ترك ومغول و ترکمن بوده و به‌مذهب و مسلـك‌های گوناگونی‌گرویده باشند. ازطرف‌دیگر، آثار قیام‌هـای دهقـانی را در بیشترین جنبش‌های‌ملی‌و اجتماعی می‌بینیم. شرکت زحمتکشان روستا ، یعنی «رعایا» در جنبش‌های معروف «مزدکیان»، «خـرم دینان»، «سربـداران»... از این‌گـونه است. ولی درآستانهٔ قرن بیستم، پس از جنبش مشـروطیت، حـاکمیت «ملاکان بزرك» در ایـران به ائتلاف حکـومتی باسرمایه‌داران تو ظهور ملی انجامید و چندی نگذشت کـه با رشد سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم مورد تهدید قطعی قرارگرفت. با اجرای «اصلاحات ارضی» رژیم سابق، که در شرایط تشدید بحران عمومی‌جامعهٔ «فئودال-بورژوازی» ایران و به منظور نجات حکومت دست نشاندهٔ امپریالیسم صورت پذیرفت، ملاکان‌ارضی به شیوهٔ تولید سرمایه‌داری زراعی روی آوردند و به سرمایه‌گذاران ارضی خودی وبیگانه پیوستند. اکنون آنان به هیئت شرکت‌های‌کشاورزی‌و دام‌پروری‌استحاله یافتند که‌درپوشش نام‌های فریبندهٔ «کشت وصنعت»، «سازمان‌کشاورزی»، «شرکت سهامی زراعی» و از این قبیل به غارت زحمتکشان روستائی و مـواد منابع خام روستاها مشغولند. چنانکه ماشمه‌ای‌ازاین استحاله را درمقالهٔ «برخی مسائل‌جدید درجامعه روستائی‌ایران» (سوگند ، شمارهٔ ۵، سوم اردیبهشت ۵۸) توصیف‌کرده‌ایم.

اینك، در جامعهٔ روستائی ایـران. از نظر آرایش طبقات، دوقطب عمده را می توان تشخیص‌داد: دریك سمت، زمین داران و سرمایه‌گذاران بزرك ارضی، به صورت مکندهٔ نعم و دست‌آوردهای قطب دیگر یعنی کارگران زراعی. ولی تأکید می‌کنیم که باوجود این دوقطب عمده، در هریك‌ازنواحی گوناگون روستائی‌ایران، قشرهاوگروههای اجتماعی دیگرهم‌وجود دارندکه‌برحسب محل وموقع هرناحیه‌ای کمیت‌وکیفیت معینی دارند. درعین‌حال، حجم کارگـران زراعی و میزان فعالیت آنان،طی‌پانزده‌بیست‌سالهٔ‌اخیر، نسبت به بقیهٔ اقشار جامعه روستائی به‌نحوفاحشی افزایش یافته‌است.

ما، در مقالهٔ آینده، موقعیت‌کنونی هریك از ایـن اقشار وبویژه کارگـران زراعـی‌را با بسط‌بیشتری‌توصیف خواهیم کـرد تا تصویری که از تحول آرایش طبقاتی در روستای ایران ترسیم می‌کنیم حتی‌المقدور تکمیل شود.

هفته‌نامه

سوگند

صاحب امتیاز :

دکتر احمد رضوانی

مدیر مسئول وسردبیر:

محمود اعتمادزاده به‌آذین

زیر نظر شورای نویسندگان

محل موقت اداره : تهران، خیابان فخررازی، شماره ۸۲ طبقه سوم

بقیه از صفحه ۱

فرخنده باد جشن اول ماه مه

«هم‌اکنون ما در آمریکا این روز را بنام «روز یاد بود شهدای قهرمان طبقهٔ کارگر» نام‌گذاری کرده‌ایم وهرسال در مقیاسی وسیع‌تر از سال پیش‌این‌روز را گرامی می‌داریم؛

در این روزکارگران آمریکا با هم سوگند می‌خورند که در دفاع از حق و حقوق خود سرسخت‌تر باشند و درمبارزه با سرمایه‌داری مصمم‌تر.

بیاییم این روز را بنام «روزطبقهٔ کارگر» روز اعتراض به‌ظلم‌وبیدادگری، روز نشان دادن حقانیت کارگری، روز پیشرفت مبارزه علیه سرمایه‌داری در سراسر جهان و روز همبستگی‌و برادری بین‌المللی زحمتکشان قرار دهیم.»

کنگره پس از بحث و بررسی‌در-بارهٔ سه‌واقعهٔ مهم کارگری، واقعهٔ اول‌ماه مه شیکاگو- اعتراض باراندازان‌وبندر-نشینان یکی از بنادر هندوستان‌به‌تهاجم کشتی‌های انگلیسی واعتصاب معدنچیان آفریقا پیشنهاد نمایندهٔ آمریکا را بدین ترتیب تکمیل نمود؛

«بخاطر پیشرفت همه‌جانبهٔ کارگران و زحمتکشان در راه اتحاد باهم.

بخاطر همه‌گیرشدن دانش مبارزه در میان محرومان جامعه.

بخاطر مطرح شدن‌خواست‌های بحق و انسانی کارگران.

بخاطر ستیز قهرمانانهٔ کارگران شیکاگو در روز اول ماه مه ۱۸۸۶.

بخاطر اعتراض بی‌باکانهٔ مردم و زحمتکشان هند علیه ورود انگلیسیها.

بخاطر اعتصاب حق‌جویانهٔ معدنچیان وکشته شدن گروهی‌ازآنها. سرانجام به خاطر یادآوری و یادبود مبارزات مبارزان راه حق و حقیقت و پیروزی تمام کارگران‌جهان که‌در پیکار علیه‌صاحبان سرمایه و بانیان استثمار و جانیان‌مزدور دولتها، از مرگ و زندان نهراسیدند و در راه آرمان خود جان دادند؛

روز اول ماه مه هرسال بنام «روزکارگر»، « روز یادبود قهرمانان شهید طبقهٔ کارگر» نامگذاری می‌شود وبنام نمایندگان کارگران آگاه جهان از تمام کارگران، زحمتکشان ومردم مبارزضد ظلم وستم‌سرمایه‌میخواهیم که هرسال این روز را هرچه با شکوه‌تر، گرامی بدارند وخاطر مبارزان قهرمان طبقهٔ کارگر را در این روز زنده بدارند.

میخواهیم‌به یادبودفداکاری‌ها و از خودگذشتگی‌های کارگران قهرمان شیکاگو، باراندازان وبندر نشینان هند، اعتصابیون و معدنچیان افریقا، با تشکیل مجالس بحث و گفتگو، جلسات سخنرانی، میتینگ و دمونستراسیون، خواست های آنان را اجراء، آوزوهای‌آنان رابرآورده و راه‌آینده راروشن سازند.

میخواهیم در این روز تمام رهبران، فعالان سندیکاها، کارگران آگاه، در راه وحدت تشکیلات کارگری پیمان ببندند ودرراه‌تشکل کامل‌طبقهٔ‌کارگر وپیروزی درسراسر جهان گام بردارند.

میخواهیم دانش مبارزه روز بروزوسیع‌تردرداخل‌صفوف‌کارگران جا بگیرد.

میخواهیم با ابتکار واستعدادو پیگیری در مبارزه، موفقیت‌های بیشتری نصیب پرولتاریای جهان شود.

میخواهیم موفقیت‌های بدست آمده و پیشرفت‌های حاصلهٔ این مبارزات با همت و پشتکار پرولتاریا حفظ و روزافزون‌گردد.

اکنون که نزدیک به یک قرن از واقعهٔ شیکاگو می‌گذرد، طبقهٔ کارگرجهان در مبارزه باسیستم بهره‌کشی ، بهبود شرایط کار وزندگی‌وپیکار در راه‌آزادی، عدالت و دموکراسی پیروزی‌های چشمگیری بدست آورده است. طبقهٔ کارگر درپهنهٔ بین‌المللی با برخورداری از نیروی آگاه و بسیجندهٔ خودپیشاپیش همهٔ زحمتکشان در راه تلاشی کامل‌سیستم بردگی واستثمار انسان از انسان گام برمی‌دارد. بهمین مناسبت روز اول‌ماه‌مه نه‌تنهاروزیادبود فداکاری‌ها،جانبازی‌ها ومبارزات قهرمانانهٔ طبقهٔ کارگر علیه بیدادگری و استثمار است ، بلکه روز همبستگی همهٔ زحمتکشان شهر وده‌برای رهایی ازقید نابرابری های اقتصادی و اجتماعی است.

زحمتکشان کشورهای در راه رشد آسیا، آفریقا وآمریکای لاتین روز اول ماه‌مه را روز بسیج همهٔ نیروها برای مبارزه بااستعمارنو وبرچیدن‌پایگاههای آن در سرزمین خود می‌دانند.

زحمتکشان ایران‌که پس از سالها اسارت درنظام منفور پهلوی نخستین جشن آزادکارگری رادرشرایط پیروزی انقلاب ضد استبدادی و ضد استعماری مردم‌ایران برگزار می‌کنند، بیش‌ازپیش نیروی خودرا برای ریشه کن ساختن نهادهای بازماندهٔ سرمایه‌داری وابسته‌به امپریالیسم بسیج می‌نماید.

طبقهٔ کارگرایران پیشاپیش‌زحمت-کشان کشورما در مبارزه با استبداد و امپریالیسم سهم بزرگ وشایسته‌ای‌داشته است. این طبقه هیچگاه رسالت تاریخی را در راه استقرارآزادی و دموکراسی ازیاد نبرده و در سخت‌ترین شرایطش اختناق پلیسی همراه با خفقان و دیکتاتوری باسرسختی مبارزه کرده‌است. قطع جریان نفت درپی اعتصاب گستردهٔ نفتگران جنوب که علی‌رغم یورش نظامیان به‌خانه‌های کارگران اعتصابی و کشتار وبزندان افکندن آنان‌تاپیروزی انقلاب ادامه یافت، ضربهٔ‌کاری و درهم شکننده‌ای به‌رژیم منفور آریامهری وارد آورد.

طبقهٔ کارگر و عموم زحمتکشان کشورما که سرشار ازشادی وغرورانقلاب پیروزمند مردم ایران درجشن کارگری ماه‌مه امسال شرکت می‌کنند، این جشن را بحق روزهمبستگی و وحدت‌کلمه همهٔ مردم آزادهٔ‌ایران درمبارزه‌با امپریالیسم می‌دانند. کارگران وزحمتکشان ایران علی‌رغم دشواری های توانفرسای زندگی وروبرو بودن بافقر و بیکاری با حفظ هشیاری انقلابی آماده‌اند مانند گذشته سهم اساسی وتعیین‌کنندهٔ‌خودرادرنوسازی ایران آزاد ومستقل ادا نمایند.

دولت موقت انقلاب برای بثمر رساندن هدفهای بنیادی مبارزهٔ ضد امپریالیستی مردم ایران باید به این نیروی انقلابی تکیه‌کند و به آن میدان فعالیت بدهد واز استعداد سازمانگران این طبقهٔ بالنده در طرد کامل سرمایه داری وابسته به امپریالیسم استفاده نماید، زحمتکشان کشورما بااین‌امید به‌پیشواز جشن اول ماه‌مه می‌روند و باخوش‌بینی انقلابی همهٔ نیروهای مردمی را به طرد کامل امپریالیسم از وطن‌ما و ساختن ایران آزاد وآباد مستقل‌فرامی‌خوانند.

نمایشگاه «انقلاب ایران از دیدگاه کودکان ونوجوانان»

۱۹۷۹ سال جهانی کودک

نامه‌ای از لیلا آزاده (۹ ساله)

به لیلا پهلوی (۹ ساله)

خدمت لیلاخانم‌پهلوی سلام. من‌هم اسم‌لیلاست ومثل‌تو ۹ سال‌دارم. امسال کلاس سوم رفتم ولی خوب مدرسه‌ها از اول سال‌بسته شداما حالاپنج روزاست بازشده وماخیلی خوشحالیم. سرکلاس رفتیم. فقط یاسمن نیامده بود. آخراو کشته شده‌بود. ماخیلی‌گریه‌کردیم وروی نیمکتش‌گل میخك سرخ‌گذاشتیم.

لیلاخانم توچطوری، چکار می‌کنی، آنجا مدرسه می‌روی؟ توکه زبان‌عربی بلدنیستی. خوب تقصیر تونیست تقصیر بابات است‌که تورا به‌خارج برد.

برادروپسرخاله من‌وخیلی از بچه‌ها کشته شدند. برادر من ۱۷ سال وپسر خاله‌ام ۱۸ سال داشت که کشته شد. بابام میگه شهید شدند وحالا دربهشت‌با فرشته‌ها زندگی می‌کنند. آخر روز ۱۷ شهریور بود. پسرخاله‌ام خانه ماآمد وبه برادرم گفت بریم میدان ژاله تا برای آزادی‌کارکنیم. گفتم من‌هم می‌آیم. آنها گفتند توبا بچه‌های‌کوچه بیا. بابام گفت بچه‌ها شما بروید من‌هم حالامی‌آیم. آنها نمی‌دانستندکه بابای توگفته آن روزهمه جوانها و مردم را بکشند. ولی لیلا تو تقصیر نداری بابات تقصیر دارد.

مادرخانه بودیم‌که صدای مسلسل و تیرهای زیادی آمد. بابام‌گفت وای‌خدا جون، چه خبر است. فوری دوید رفت خیابون و تا ظهرکه صدای تیرمی‌آمد نیامد. ما خیلی ناراحت بودیم، یکدفعه کوچه ماشلوغ‌شد. مردم‌گریه می‌کردندو فحش‌می‌دادند. من‌دیدم برادرم‌و پسرخاله‌ام روی دست‌مردم خون‌آلود هستند. آنها کشته شده بودند. همه‌پریشان وگریه‌می-کردند وبه‌پدرت نفرین می‌کردند. لیلا خانم توتقصیرنداری، تقصیر بابات است. آخر برادرم وپسرخاله‌ام بچه‌های خوبی بودند. آنها به‌کسی فحش نمی دادند. فقط می‌گفتندما آزادی می‌خواهیم. حالا پنج ماه است‌که آنها شهیدشده‌اند. بابا ومامانم می‌گویند آنهابه بهشت رفته‌اند تابافرشته‌ها درس انسان‌دوستی بخوانند. لیلا خانم دیشب بابام‌گفت از بچه‌ها چند هزارنفربه بهشت‌رفته‌اند تادرس‌بخوانند. خوب، توتقصیرنداری بابات تقصیردارد.

حالاپنج ماه‌است، خیلی‌ازمردم‌کشته شدند تاروزی‌که آقا ازفرانسه‌آمد. همه مردم شهررفتیم خیابان تا آقا را ببینیم اما اورا ندیدیم. جمعیت خیلی‌خیلی‌زیاد بود. همه صلواة می‌فرستادند. مردم‌خیلی خوشحال بودند. آخرمی‌گفتندآقا مرد خیلی‌خوبی‌است ولی بابای‌توآدم‌خیلی‌بدی است.

بابام‌می‌گوید ملت‌ایران‌خیلی‌زحمت کشید تاخرج‌بابای تورا بدهد، ولی‌پدر تومملکت مارا آباد نکرد وهمه پولهای بابای بچه‌ها را باخودش بردبه‌خارج. من‌گفتم شیطان‌گولش زده‌ولی بابام‌میگه اوخودش شیطان است. خوب شیطان آدم بدی است. همه‌مردم اورالعنت می‌کنند. لیلاخانم توهم این شیطان‌ها رالعنت‌کن.

مامان به من میگه اگرشیطانی‌کنم مرابه خانه شیطان می‌فرستد. آخر لیلا خانم‌خانه‌شیطان‌راتوی تهران‌پیدا کردند که‌بابات ساخته‌بود. یکی درسلطنت‌آباد، یکی‌دراوین ویکی‌درکرج تازه داشت‌می-ساخت. بابام میگه‌کاش بابای لیلا بجای درست‌کردن این‌خانه‌های شیطان‌دانشگاه می‌ساخت. مامانم‌میگه‌مردم‌ایران‌درجشن ۲۵۰۰ ساله برای ساختن ۲۵۰۰ مدرسه پولهای‌خیلی‌زیادی- نمی‌دانم‌چقدر گفت‌خیلی خیلی‌زیاد ــ دادند، اما بابات همه رابرد خارج وازآنجا اسید خرید ودرخانه‌های شیطان‌گذاشت‌که بچه‌های بدرابسوزاند. اما بخدا برادرم و پسر خاله‌ام که‌کشته شدند بچه‌های‌خیلی‌خوبی بودندلیلاخانم. خوب بابام خیلی ازروزهای تاسوعا و عاشورا واربعین‌که مردم‌به‌خیابانها می-آمدند، حرف می‌زند. بابام کشته شدن بچه‌ها راگناه بزرگی می‌داند. اما من دوست دارم‌اوحرف‌بزند تامن‌شکل‌داداش وپسرخاله‌ام رابیاد بیاورم. بخدا آنها بچه‌های خیلی خوبی بودند وبه هیچ‌کس حرف‌بد نمی‌زدند. فقط می‌گفتند آزادی می‌خواهیم.

لیلا خانم، دیشب رادیوی انقلاب اسلامی ایران گفت‌که ما امسال دو عید داریم، یکی عیدآزادی یکی‌عید نوروز. کاش توهم‌بودی ومی‌دیدی‌که بچه‌ها چقدر خوشحالند. ولی بابام میگه مردم بخاطر شهیدشدن جوانان امسال‌عید نمی‌گیرند وهمه روزعید بالباس تمیزبا دسته‌گل به بهشت‌زهرا می‌روند وآرامگاه شهدا را گلباران می‌کنند. کاش توهم بودی وگل روی آرامگاه شهدا می‌گذاشتی. آخر توتقصیری نداری، همه‌اش تقصیر بابات است.

لیلاخانم دیشب دولت‌آزاده وخوب آقای بازرگان گفت امسال‌به کارمندان عیدی نمی دهیم. بابا و مامانم هم‌گفتند عیبی‌ندارد ماهم‌نمی‌خواهیم.

بابام میگه‌کشورما خیلی‌پول‌داشت اماهمه‌اش را باباومامان لیلی به خارجه بردند تابه‌بچه‌های دشمنان ایران‌بدهند، من‌گفتم آخرچرا؟ آنها که می‌گویند ما خیلی پول‌داریم؛ حالامی‌فهمم‌که چرا هر روزبرادرم وپسرخاله‌ام وهمه‌جوانها نعره می‌زدندکه بابای لیلا خائن است. پس لیلاخانم تووظیفه وجدانی خیلی بزرگی داری‌که بابا و مامانت را مجبورکنی‌که تمام پولهای باباها و مامان‌های بچه‌های ایرانی رافوری‌فوری پس بفرستد تا ما امسال بتوانیم بادسته‌گل‌های خیلی‌قشنگ ولاله‌های سرخ زیادتری آرامگاه‌برادرم و پسر خاله‌ام و همه جوانهای شهید را گلباران بکنیم. ما لباس نو برای عید نمی‌خریم وبرای بچه‌های یتیم وفقیر مدرسه وخانه تهیه می‌کنیم واگرتوانبابا و مامانت نخواهی‌که پولهای بچه‌های ایرانی‌راپس‌بفرستند فرداکه بزرك شدی می‌فهمی‌که‌گناه خیلی‌خیلی بزرگی‌کردی و خداوند تورابه خانه‌های شیطان می-اندازد وآنوقت پشیمان می‌شوی.

خوب‌دیگرمنتظراقدام فوری‌تولیلا خانم هستم.

لیلا آزاده

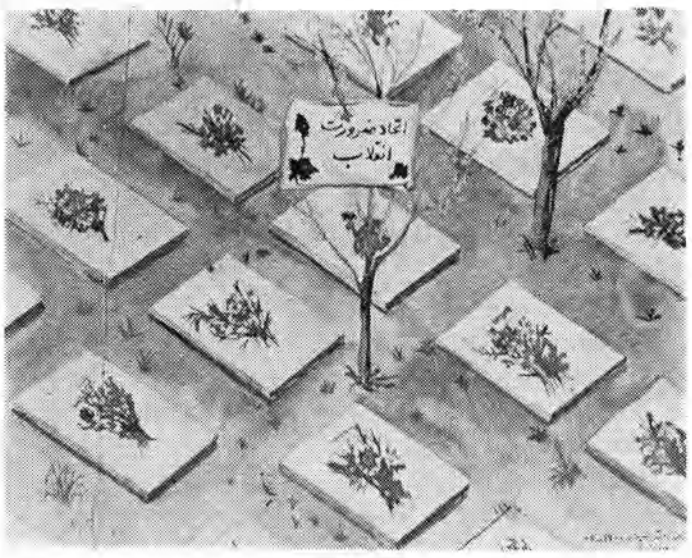

نمایشگاه «انقلاب‌ایران ازدیدگاه‌کودکان ونوجوانان»

بقیه از صفحه ۱

یاد شهیدان ...

آنهاکه شهید شدند، همه از «ما» بودند وبرای همهٔ «ما» گرامی . اگر توده‌ای، فدائی، مجاهد یاروحانی بودند، اگر ازکارخانه، روستا یابازاربرخاسته بودند، اگر درخانواده‌ای، مسلمان، مسیحی، زرتشتی یاکلیمی بدنیا آمده بودند، همه به این خلق تعلق داشتند وبه‌امید نجات خلق، خون خود را نثار کردند و دریغ است‌که این خون‌های به‌هم آمیخته را ازهم جداکنیم وهرلکه‌ای را برپرچم افتخار جداگانه‌ای بپاشیم.

سوگند از همان شمارهٔ نخست خود امید داشت تا به‌حد توان خود، برجسته-ترین شهیدان راه خلق را یادکند و به همین مناسبت هم درشمارهٔ اول خود ، ازمرتضی کیوان شاعرونویسنده وهمکار ارجمند دورهٔ اول سوگندکه سحرگاه ۲۷ مهر ۱۳۳۳ با نخستین‌گروه افسران توده‌ای تیرباران شد، یادکردیم‌که متأسفانه درهنگام چاپ، شرح‌حال‌وی ازقلم افتاد ومطلب ناقص ونارسا ماند. امیدواریم در شماره‌های‌آینده‌ازآن انسان‌والا ومبارزشهید باردیگریادی ویادگاری‌داشته‌باشیم. اکنون می‌خواهیم این آرزوهای خود را دنبال کنیم و دست یاری به سوی همه‌کسانی‌درازکنیم که‌عکسی، نوشته‌ای ویاخاطره‌ای ازشهیدی دارند بخصوص ، کسانی‌که بااین شهیدان هم‌سنگر ، یادریك سلول بوده‌اند، خانوادهٔ آنها، دوستان دوران تحصیل ویا دوران کارآنها، می‌توانند یاری دهندهٔ مادر این راه باشند. به‌امید روزی‌که دیگر خلق ستمدیدهٔ‌ما حکومتی ستمگر را در برابر خود نداشته باشد ونیازی به‌دادن شهید درراه برانداختن آن پیدانکند.